



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



پیشگامان

# خدای مجسم و هابیان

مؤلف: علی اصغر زینوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# خدای مجسم و هابیان

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۹	خدای مجسم وهابیان
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۴	دبیاچه
۱۶	پیشگفتار
۱۷	تاریخچه قول به تجسیم
۱۷	اشاره
۱۸	اشاره
۱۹	دوره اول: عصر یهود
۱۹	دوره دوم: عصر صحابه
۲۲	دوره سوم: از زمان تابعین تا احمد بن حنبل
۲۲	اشاره
۲۳	۱. نعیم بن حماد (۲۲۸ ه. ق)
۲۴	۲. مقاتل بن سلیمان (۱۵۵ ه. ق)
۲۴	۳. وهب بن منبه (۱۱۴ ه. ق)
۲۴	اشاره
۲۴	۴. محمد بن کزّام سجستانی (۲۵۵ ه. ق)
۲۴	۶. نوح ابن ابی مریم (۱۷۳ ه. ق)
۲۴	اشاره
۲۴	۵. حماد بن سلمه (۱۶۷ ه. ق)
۲۵	حشویه و قول به تجسیم
۲۸	دور چهارم: از عصر احمد بن حنبل تا ابن تیمیمه

- دوره پنجم: از عصر ابن تیمیه تا محمد بن عبدالوهاب ..... ۳۳
- دوره ششم: عصر محمد بن عبدالوهاب ..... ۳۵
- دوره هفتم: عصر وهابیان معاصر ..... ۴۴
- تجسیم وهابیان از دیدگاه اهل سنت ..... ۴۴
- اشاره ..... ۴۴
۱. شیخ محمد ابوزهره ..... ۴۴
۲. ابن بطوطه ..... ۴۵
۳. ابن الوردی ..... ۴۶
۴. مصطفی بن عبدالله قسطنطنی حنفی معروف به حاجی خلیفه ..... ۴۶
۵. دکتر عیسی بن مانع حمیری، معاصر، سلفی ..... ۴۷
۶. ابوالفداء سعید عبداللطیف فوده ..... ۴۸
۷. عبدالغنی حماده ..... ۴۹
۸. شیخ سلامه قضاعی عزامی شافعی (م ۱۳۷۶ ه. ق) ..... ۵۰
۹. نجم الدین محمد امین کردی شافعی (م ۱۴۰۰ ه. ق) ..... ۵۱
۱۰. تقی الدین ابوبکر بن محمد حسینی حنفی شافعی (م ۸۲۹ ه. ق) ..... ۵۳
۱۱. قاضی سبکی ..... ۵۴
۱۲. شیخ سلیم البشری ..... ۵۵
۱۳. ابن حجر هیتمی مکی شافعی ..... ۵۵
۱۴. ابوالفدا ..... ۵۵
- تجسیم از منظر اسلامی ..... ۵۶
- قرآن ونفی جسمیت از خداوند ..... ۵۶
- اهل بیت ..... ۵۹
- ونفی جسمیت از خدا ..... ۵۹
- آرای علمای شیعه در مسأله تجسیم ..... ۵۹

- ۶۳ ..... اتهام به بزرگان شیعه در قول به تجسیم
- ۶۴ ..... تبرئه هشام بن حکم از قول به تجسیم
- ۶۴ ..... اشاره
- ۶۵ ..... مرحله اول: بررسی اصل نسبت
- ۶۹ ..... مرحله دوم: بررسی کلام
- ۶۹ ..... اشاره
- ۷۱ ..... ۱. قرینه لفظی
- ۷۱ ..... ۲. قرینه خارجی
- ۷۲ ..... ۳. اختلاف در معنای جسم
- ۷۳ ..... ۴. «جسم لا کالاجسام» عبارتی شایع
- ۷۵ ..... بررسی روایات در مذمت هشام
- ۷۶ ..... دیدگاه علمای اهل سنت درباره تجسیم
- ۷۶ ..... ۱. دیدگاه محمد بن علوی مالکی درباره تجسیم
- ۷۹ ..... ۲. دیدگاه بدرالدین بن جماعه درباره تجسیم
- ۸۱ ..... عوامل پیدایش نظریه تجسیم
- ۸۱ ..... ۱. میل عوام به تجسیم
- ۸۱ ..... ۲. خوف از افتادن در تعطیل
- ۸۱ ..... ۳. تأثر از فرهنگ یهود
- ۸۵ ..... نفوذ اسرائیلیات در منابع حدیثی
- ۸۵ ..... اشاره
- ۸۵ ..... واژه اسرائیلیات
- ۸۶ ..... معرفی یهودیان توسط قرآن
- ۸۶ ..... اشاره
- ۸۶ ..... ۱. تلاش یهود برای تحریف کلام الهی

- ۸۷ ..... ۲. کینه‌توزی و دشمنی یهود
- ۸۸ ..... ۳. ارتداد مسلمانان، خواست یهود
- ۸۹ ..... ۴. دور شدن از اهل کتاب
- ۸۹ ..... ۵. از اهل کتاب نپرسید
- ۸۹ ..... ۶. با وجود قرآن نیازی به غیر نیست
- ۸۹ ..... نهی از فراگیری از یهود
- ۹۱ ..... ممنوعیت نگارش حدیث
- ۹۱ ..... عنایت خلیفه دوم به تعلیمات تورات
- ۹۵ ..... تأثیر افکار کعب الاحبار
- ۹۹ ..... تأثیرپذیری مسلمین از کعب الاحبار
- ۱۰۱ ..... کعب الاحبار کیست؟
- ۱۰۳ ..... نقش کعب الاحبار در عصر عثمان
- ۱۰۵ ..... کعب الاحبار وقول به تجسیم
- ۱۰۶ ..... وهب بن منبه و تمیم الداری
- ۱۰۷ ..... برخی از افکار نفوذی
- ۱۰۸ ..... مقابله مدرسه اهل بیت
- ۱۰۸ ..... با فرهنگ اهل کتاب
- ۱۱۲ ..... درباره مرکز



## خدای مجسم وهاییان

### مشخصات کتاب

- سرشناسه: رضوانی، علی اصغر، ۱۳۴۱ -  
عنوان و نام پدیدآور: خدای مجسم وهاییان/ علی اصغر رضوانی.  
مشخصات نشر: تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۰.  
مشخصات ظاهری: ۱۰۸ ص.  
فروست: سلسله مباحث وهائیت شناسی  
شابک: ۹-۳۰۴-۵۴۰-۹۶۴-۹۷۸  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
یادداشت: کتابنامه: ص. ۹۹-۱۰۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.  
موضوع: وهاییه -- تاریخ  
موضوع: وهاییه -- عقاید  
رده بندی کنگره: BP۲۳۸/۶/۴خ ۱۳۹۰  
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۵۲۴  
شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۳۴۹۸۸  
ص ۱

### اشاره









**دبیاچه**

تاریخ اندیشه اسلامی همراه فراز و فرودها و آکنده از تحول و دگرگونی‌ها و تنوع برداشت‌ها و نظریه‌هاست. در این تاریخ پرتحول، فرقه‌ها و مذاهب گوناگون و با انگیزه‌ها و مبانی مختلفی ظهور نموده و برخی از آنان پس از چندی به فراموشی سپرده شده‌اند و برخی نیز با سیر تحول همچنان در جوامع اسلامی نقش آفرینند، اما در این میان، فرقه وهابیت را سیر و سرّ دیگری است؛ زیرا این فرقه با آنکه از اندیشه استواری در میان صاحب‌نظران اسلامی برخوردار نیست، بر آن است تا اندیشه‌های ناستوار و متحجرانه خویش را به سایر مسلمانان تحمیل نموده و خود را تنها میدان‌دار اندیشه و تفکر اسلامی بقبولاند.

از این رو، شناخت راز و رمزها و سیر تحول و اندیشه‌های این فرقه کاری است بایسته تحقیق که استاد

ص ۷

ارجمند جناب آقای علی اصغر رضوانی با تلاش پیگیر و درخور تقدیر به زوایای پیدا و پنهان این تفکر پرداخته و با بهره‌مندی از منابع تحقیقاتی فراوان به واکاوی اندیشه‌ها و نگرش‌های این فرقه پرداخته است.

ضمن تقدیر و تشکر از زحمات ایشان، امید است این سلسله تحقیقات موجب آشنایی بیشتر با این فرقه انحرافی گردیده و با بهره‌گیری از دیدگاه‌های اندیشمندان و صاحب‌نظران در چاپ‌های بعدی بر ارتقای کیفی این مجموعه افزوده شود.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

ص ۸

پیشگفتار



ص: ۹

از جمله مسایل اختلافی در کلام اسلامی مبحث صفات خداوند سبحان مسأله تجسیم و جسم بودن خداوند است که اعتقاد به آن را به اهل حدیث و حشویه و وهابیان نسبت داده‌اند. در حالی که دیگر علمای اسلامی بر عدم جسمانیت خداوند متعال اتفاق داشته و بر آن ادله‌ای از عقل و قرآن و حدیث آورده‌اند. اینک جا دارد این موضوع را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

### تاریخچه قول به تجسیم

**اشاره**

ص: ۱۰

**اشاره**

با ملاحظه تاریخ قبل از اسلام و بعد از آن پی می‌بریم که اعتقاد به تجسیم، ادواری را گذرانده تا به وضع امروز رسیده است، ولی آنچه جای خوشوقتی دارد این است که جامعه شیعی از ابتدا، با حراستی که امامان شیعه واصحاب آنها و علمای شیعی در طول تاریخ از عقاید اصیل اسلامی داشته نگذاشته‌اند که عقیده تجسیم در بین عقاید اسلامی رسوخ کند، ولی مع الاسف آنچه اکنون مشاهده می‌کنیم این است که این عقیده در بین سلفیه و وهابیان عقیده‌ای رایج است، اما اینکه این عقیده از کجا وارد شده و چه دوران‌هایی را گذرانده است، مطلبی است که احتیاج به بررسی دارد. اینک به این موضوع می‌پردازیم.

ص: ۱۱

**دوره اول: عصر یهود**

با مراجعه به تاریخ قبل از اسلام پی می‌بریم که یهود، خدا را جسم دانسته و آن را به شکل انسان به حساب آورده‌اند و نیز معتقدند که خدا دارای همسر و فرزند است. لذا خداوند متعال در ردّ این تصور باطل می‌فرماید:

(وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا) (جن: ۳)

و اینکه بلند است مقام باعظمت پروردگار ما، او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است. و نیز می‌فرماید: (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا)؛ «و گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده است». (مریم: ۸۸) به همین جهت بود که از حضرت موسی (ع) خواستند تا خداوند را به طور آشکار به آنها نشان دهد.

**دوره دوم: عصر صحابه**

این عقیده از یهود که توسط برخی از کسانی که به جهت کید بر اسلام مسلمان شدند؛ همچون کعب الاحبار و دیگران، داخل در اسلام شد، و به سرعت جای خود را در بین مسلمانان باز کرد.

۱. ذهبی می‌گوید: «کعب الاحبار با اصحاب پیامبر (ص) مجالست می‌کرد و از کتاب‌های بنی اسرائیل برای آنان سخن می‌گفت». (۱)
۲. دکتر رضاء الله مبارکفوری در مقدمه تحقیق کتاب «العظمة» از شیخ اصبهانی می‌گوید: «اسرائیلیات در بین مسلمانان رسوخ کرد، و می‌توان مبدأ ورود آن را در بین علوم مسلمانان به عصر صحابه باز گرداند...». (۲)

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۹.

۲- العظمة، ج ۱، ص ۱۴۰.

ص: ۱۲

۳. ناصرالدین البانی نیز بر این مطلب تصریح کرده و در اثناى بررسی سند حدیثی می‌گوید: «سند این حدیث ضعیف و متن آن منکر است، گویا از جعلیات یهود باشد». (۱)

۴. ذهبی در کتاب «العلو» از عبدالله بن سلام یهودی نقل کرده که گفت:

إذا كان يوم القيامة جيء بنيكم حتى يجلس بين يدي الله على كرسية... (۲)

هرگاه روز قیامت فرا رسد، پیامبر شما آورده می‌شود تا اینکه نزد خداوند بر روی کرسی او می‌نشیند ...

۵. عبدالله بن احمد بن حنبل به سندش از وهب بن منبه یهودی درباره عظمت خداوند متعال چنین نقل کرده است:

إنّ السماوات والبحار لفي الهيكل وأنّ الهيكل لفي الكرسي، وإنّ قدميه عزّوجلّ لعلی الكرسي، وقد عاد الكرسي كالنعل في قدميه.

(۳)

همانا آسمان‌ها و دریاها در هیكل است و هیكل در کرسی، و هر دو قدم خداوند عزّوجلّ بر روی کرسی است و کرسی همانند نعل در

دو پا برمی‌گردد.

۶. حافظ ابن حجر می‌گوید:

۱- السنّة، ابن ابی عاصم، ص ۲۴۹.

۲- العلو، ص ۴۴۶.

۳- السنّة، ج ۲، ص ۴۷۷.

ص: ۱۳

... و کعب‌الله بن عمرو بن العاص؛ فإِنَّه كان حصل له في وقعة اليرموك كتب كثيرة من كتب أهل الكتاب، فكان يخبر فيها من الأمور المغيبه، حتى كان بعض الصحابه ربما قال له: حدثنا عن النبي (ص) ولا تحدثنا عن الصحيفه. (۱)

و همانند عبدالله بن عمرو بن عاص؛ زیرا او در واقعه یرموک بر کتاب‌های بسیاری از کتب اهل کتاب - یهود و نصارا - دسترسی پیدا کرد، و به آنچه در آن کتب از اخبار غیبی بود نقل می‌کرد، حتی برخی از صحابه در اعتراض به او گفتند: برای ما از پیامبر (ص) حدیث نقل کن نه از صحیفه.

لذا ذهبی می‌گوید: «إنه لا يجوز تقليد جماعة من الصحابه في بعض المسائل» (۲)؛ «تقلید جماعتی از صحابه در برخی از مسائل جایز نیست».

۷. بسر بن سعید که از بزرگان تابعین و از رجال کتب سته و از شاگردان ابوهریره به شمار می‌آید، می‌گوید:

إتقوا الله وتحفظوا من الحديث، فوالله لقد رأينا نجالس أبا هريره فيحدث عن رسول الله (ص)، ويحدثنا عن كعب ثم يقوم، فاسمع بعض من كان معنا يجعل حديث رسول الله عن كعب ويجعل حديث كعب عن

۱- النکت علی کتاب ابن صلاح، ابن حجر، ج ۲، ص ۵۳۲.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۰۵.

ص: ۱۴

رسول الله (ص). (۱)

از خدا بترسید و تحفظ بر حدیث داشته باشید، به خدا سوگند! ما خود مشاهده می‌کردیم که با ابوهریره مجالست می‌نمودیم، او برای ما از رسول خدا (ص) و کعب الاحبار حدیث می‌گفت، آن‌گاه برمی‌خواست. من از برخی از افراد که با ما بودند می‌شنیدم که حدیثی را که از رسول خدا (ص) بود، به کعب الاحبار نسبت می‌داد و حدیثی را که از کعب الاحبار بود به رسول خدا (ص) منسوب می‌کرد.

۸. مالک بن انس از ابوهریره نقل کرده که گفت:

خرجت إلى الطور فلقیت کعب الاحبار، فجلست معه فحدثنی عن التوراه وحدثته عن رسول الله (ص) (۲)

من به طرف کوه طور رفتم و در آنجا کعب الاحبار را ملاقات نمودم، با او نشستم، او از تورات برای من حدیث می‌گفت و من از رسول خدا (ص) برای او نقل حدیث می‌کردم.

از این احادیث و کلمات استفاده می‌شود که اسرائیلیات در همان قرن اول وارد منابع اسلامی شد.

## دوره سوم: از زمان تابعین تا احمد بن حنبل

### اشاره

بعد از گذشت عصر صحابه، دور جدیدی از مجسمه و مشبهه پدید

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲- موطأ، مالک، کتاب النداء للصلاة، ح ۲۲۲.

ص: ۱۵

آمد. در این دور گروهی از مسلمانان، افکار اسرائیلی؛ خصوصاً تجسیم را که در عصر صحابه رواج یافته بود، اخذ کرده و آن را به عنوان اصلی از اصول اعتقادی پذیرفته و به آن اعتقاد پیدا کردند. در این دوران راویان بسیاری پیدا شدند که این گونه احادیث را که صریح در تجسیم بود، بدون هیچ گونه تأمل و درک و اینکه چه خطری در مجال عقاید پدید خواهد آورد، در بین مسلمانان منتشر ساختند، که از آن جمله می‌توان به این افراد اشاره کرد:

### ۱. نعیم بن حماد (۲۲۸ ه. ق)

گرچه ذہبی او را در کتاب «العلو» (۱) به عنوان «من اوعیة العلم»؛ یعنی از کسانی که ظرفیت‌های علمی متعددی دارد، معرفی کرده است، ولی حقیقت امر آن است که او از وضاعین به حساب می‌آید. حافظ ابن عدی درباره او گفته: «او کسی بود که در تقویت سنت، حدیث جعل می‌کرد». (۲) حافظ سیوطی از او روایت نقل کرده که در آن آمده است: «... هنگامی که خداوند اراده نزول به آسمان دنیا کند، از عرش خود پایین خواهد آمد». (۳)

۱- العلو، ص ۴۵۰.

۲- الکامل فی الضعفاء، ج ۷، ص ۲۴۸۲.

۳- ذیل الموضوعات، ص ۵.

ص: ۱۶

**۲. مقاتل بن سلیمان (۱۵۵ ه. ق.)**

او شیخ مجسمه در عصر خود بود، ولذا به جهت شهرت او در قول به تجسیم، احتیاج به هیچ برهانی نیست. (۱)

**۳. وهب بن منبه (۱۱۴ ه. ق.)****اشاره**

ذهبی در ترجمه او می‌گوید: «روایات سنددار او کم است و بیشتر علوم او در اسرائیلیات و صحیفه‌های اهل کتاب است». (۲)

**۴. محمد بن کرام سجستانی (۲۵۵ ه. ق.)**

ذهبی در ترجمه او می‌گوید: «عابد متکلم، شیخ کرامیه ... از بدعت‌های کرامیه قول آنها در مورد خداوند است که او جسم است نه مانند اجسام ...». (۳)

**۶. نوح ابن ابی مریم (۱۷۳ ه. ق.)****اشاره**

در شرح حال او گفته شده که تفسیر را از مقاتل بن سلیمان که مشهور به تجسیم بوده، اخذ کرده است.

**۵. حماد بن سلمه (۱۶۷ ه. ق.)**

او کسی است که احادیث منکر بسیاری را در باب صفات خداوند؛ همانند تجسیم نقل کرده است؛ از جمله احادیث تجسیم حماد، روایتی است که احمد بن حنبل در «المسند» (۴) و ترمذی (۵) به توسط او از انس بن مالک نقل کرده که پیامبر (ص) در تفسیر آیه (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ) فرمود:

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۰۱.

۲- همان، ج ۴، ص ۵۴۵.

۳- میزان الاعتدال، ترجمه محمد بن کرام.

۴- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲۵.

۵- صحیح ترمذی، ح ۳۰۷۴.



ص: ۱۷

«این چنین تجلی کرد؛ یعنی سرانگشت کوچک خود را گرفت...». به این معنا که خداوند متعال با سرانگشت خود به کوه اشاره کرده و تجلی نمود.

### حشویه و قول به تجسیم

حشویه به دو صورت خوانده می‌شود: یکی بر وزن دَهْرِيه و دیگری بر وزن حَمَيدِيه. و بر عده‌ای از اهل حدیث اطلاق شده که به تشبیه و تجسیم گرایش داشتند.

درباره وجه تسمیه آنان به این نام، چند قول است:

الف) چون معتقد به تجسیم بوده‌اند؛ زیرا جسم، محشوّ (توپر) است.

ب) منسوب به حشاء به معنای جانب و کنار یا حاشیه مجلس است، چون آنان در مجلس درس حسن بصری حاضر می‌شدند و سخنان نادرست می‌گفتند، وی دستور داد تا آنان را در کنار و حاشیه مجلس جای دهند.

میر سید شریف جرجانی می‌گوید:

وسمیت الحشویه حشویه؛ لأنهم يحشون الأحاديث التي لا أساس لها في الأحاديث

ص: ۱۸

المرویة عن رسول الله (ص). قال: وجميع الحشویة یقولون بالجبر والتشبیة وتوصیفه تعالی بالنفس والید والسمع. (۱)

حشویه را حشویه نامیدند؛ زیرا آنان از احادیثی استفاده می‌کنند که اصل و اساسی برای آنها در احادیث روایت شده از رسول خدا (ص) نیست. او همچنین می‌گوید: تمام حشویه قائل به جبر و تشبیه و توصیف خداوند متعال به داشتن نفس و دست و گوش و چشمنند.

ج) آنان منسوب به حشوه، از قرآء خراسانند. (۲)

صَفَدی در کتاب «الغیث المجسم» گفته است:

در مذهب حنفیه، تفکر معتزلی غلبه دارد. در مذهب شافعی، تفکر اشاعره و در مذهب مالکی، اندیشه قدریه (جبریه) و در مذهب حنابله، روش حشویه غلبه دارد. (۳)

شهرستانی درباره حشویه می‌گوید:

عده‌ای از حشویه اصحاب حدیث، آشکارا قائل به تشبیه شده، برای خداوند اعضا و ابعاض، نزول و صعود، حرکت و انتقال ثابت کرده‌اند. گذشته از این، روایات بی‌اساس را به پیامبر اکرم (ص) نسبت داده‌اند، که اکثر این روایات از یهود اقتباس شده

---

۱- التعریفات، جرجانی، ص ۳۴۱.

۲- النبراس، ص ۴۲.

۳- ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۷۱.

ص: ۱۹

است. و در باره قرآن بر این عقیده بودند که حتی حروف و اصوات و کلمات آن نیز قدیم و ازلی است. (۱)

ابن رشد اندلسی می‌نویسد:

الحشویة فإِنَّهم قالوا: إنَّ طریقه معرفة وجود الله تعالى هو السمع لا العقل، أعنى أن الإيمان بوجوده الّذى كلف الناس التصديق به يكفى فيه أن يتلقّى من صاحب الشرع ويؤمن به إيماناً كما تتلقّى منه أحوال المعاد وغير ذلك مما لا دخل للعقل فيه. وهذه الفرقة الضالّة، الظاهر من أمرها أنّها مقصّرة عن مقصود الشارع فى الطريق الّتى نصبها للجميع مفيضة إلى معرفة الله تعالى ... وذلك يظهر من

آیه من کتاب الله تعالى إنّّه دعى الناس إلى التصديق بوجود البارى سبحانه بأدلة عقلية منصوص عليها. (۲)

حشویه می‌گویند: تنها راه معرفت وجود خداوند متعال سمع است نه عقل؛ یعنی تنها راه ایمان به وجود خدا که مردم مکلف به تصدیق به آن می‌باشند، آن ایمانی است که از صاحب شرع

۱- الملل والنحل، شهرستانی، ج ۱، صص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۲- الكشف عن مناهج الأدلّة، ابن رشد، ص ۱۳۴.

ص: ۲۰

گرفته شود؛ همان گونه که احوال معاد و دیگر اموری که عقل در آنها مدخلیت ندارد، از شرع گرفته می‌شود. و این فرقه گمراه، امرشان ظاهر است که در فهم مقصود شارع راهی را که خداوند برای تمام مردم نصب کرده و به معرفت خداوند متعال می‌انجامد قاصرند ... و این مطلب از آیات متعددی از کتاب خداوند متعال استفاده می‌شود؛ زیرا آیات، مردم را دعوت به تصدیق وجود باری تعالی به ادله عقلی کرده که بر آنها نصّ شده است.

اصول عقیده حشویه را می‌توان سه مطلب دانست:

۱. تنها راه برای رسیدن به معرفت اعتقادی، نصّ شرعی است و عقل هرگز در آن راه ندارد.
۲. در باب عقاید، اعتماد بر احادیث ضعیف و جعلی می‌کنند، بدون آنکه آنها را مورد بررسی قرار دهند.
۳. مخالف تأویلند و لذا هر چه را در باب عقاید در احادیث آمده، حمل بر ظاهر آن می‌نمایند. (۱)

### دور چهارم: از عصر احمد بن حنبل تا ابن تیمیمه

این دور از ادوار تشبیه و تجسیم، از زمان احمد بن حنبل و حنابله شروع شده و تا عصر ابن تیمیمه ادامه پیدا می‌کند. عبدالله بن احمد بن حنبل کتابی را در این باره به نام «السنة» تألیف کرده است. و حنابله نیز کتابی را تحت عنوان «الردّ علی

۱- المدخل الی دراسة علم الکلام، حسن محمود شافعی، ص ۷۶.

ص: ۲۱

الجهمیة» به پدرش نسبت داده‌اند. این دو کتاب پر از احادیث تشبیه و تجسیم است.

در طول این دوران، پیروان این خط کتاب‌های بسیاری را تألیف کرده و در آن احادیث تشبیه و تجسیم را جمع نمودند، که برخی از آنها عبارتند از:

۱. «کتاب الاستقامة»، خشیش بن اصرم.
۲. «السنة»، عبدالله بن احمد بن حنبل.
۳. «السنة»، الخلال.
۴. «السنة»، ابی الشیخ.
۵. «السنة»، عسال.
۶. «السنة»، ابوبکر بن عاصم.
۷. «السنة»، طبرانی.
۸. «السنة والجماعة»، حرب ابن اسماعیل سیرجانی.
۹. «التوحید»، ابن خزیمه.
۱۰. «التوحید»، ابن منده.
۱۱. «الصفات»، حکم بن معبد خزاعی.
۱۲. «النقض»، عثمان بن سعید دارمی.
۱۳. «الشریعة»، آجزی.
۱۴. «الإبانه»، ابی نصر سجری.
۱۵. «الإبانه»، ابن بطة.

ص: ۲۲

۱۶. «ابطال التّأویلات»، ابی یعلی قاضی.

حسابه در اوائل قرن پنجم؛ یعنی در سال ۴۰۸ ه. ق توانستند خلیفه قادر بالله عباسی را هم عقیده خود کنند، لذا از این راه مردم را هم عقیده خود کرده و هر کس از معتزله و حنفیه و دیگران که با آن مخالفت می‌کرد را تهدید می‌نمودند.

ذهبی می‌گوید: «علامه ابواحمد کرجی درباره عقیده خود کتابی را تألیف نمود. خلیفه قادر بالله آن را کتابت کرده و مردم را بر آن جمع و بر تعلیم آن امر نمود. و این در اوائل صده پنجم و در آخر ایام امام ابی‌حامد اسفراینی، شیخ شافعیه در بغداد است. او دستور داد تا هر کس که اعتقاد به آنچه در این کتاب است ندارد؛ چه معتزلی یا رافضی یا خارجی، باید توبه داده شود. از جمله عقاید در آن کتاب این بود:

کان ربّنا عزّ وجلّ وحده لا شئیء معه ولا مکان یحویه، فخلق کلّ شئیء بقدرته، وخلق العرش بلا احتیاج إلیه فاستقر علیه شاء وأراد، لاستقرار راحه کما یستریح الخلق. (۱)

پروردگار عزّوجلّ ما تنها است و چیزی همراه او نیست و مکانی او را احاطه نمی‌کند. پس هر چیز را به قدرت خود آفرید، و عرش را بدون آنکه به آن احتیاج داشته باشد خلق کرد،

ص: ۲۳

پس بر روی آن به نحو استقرار قرار گرفت آن گونه که بخواهد اراده کند، نه به نحو استقرار راحت، همان گونه که خلق استراحت پیدا می‌کند.

ابن اثیر در حوادث سال ۴۰۸ ه. ق می‌گوید:

در این سال بود که قادر بالله معتزله و شیعه و دیگران از صاحبان گفتار و مقالات مخالف را دستور به توبه داد و آنان را از مناظره در عقایدشان نهی نمود، و اگر کسی چنین می‌کرد عقوبت می‌نمود. (۱)

حافظ ابن جوزی در حوادث سال ۴۰۸ ه. ق می‌گوید:

در این سال بود که قادر، بدعت‌گذاران را دستور به توبه داد ... خبر داد ما را هبة الله بن حسن طبری که در سال ۴۰۸ ه. ق امیرالمؤمنین قادر بالله، فقهای معتزله و حنفیه را دستور به توبه داد و آنان نیز اظهار رجوع کردند ... (۲)

از این نصوص تاریخی استفاده می‌شود که دست سیاست در کنار حنابله قرار گرفت و به کمک آنان آمد و لذا مخالفین خود را با انواع اذیت و آزارها از میدان بیرون کردند و از این طریق عقاید خود را گسترش داده و برای خود شوکتی یافتند. علمای حنابله از این فرصت به نفع خود سوء استفاده کرده و در مقابل مخالفان با مقابله عملی و فکری ایستادند. از جمله این افراد یحیی بن عمار (م ۴۲۲ ه. ق) است که معروف به شیخ مجسم ابی اسماعیل هروی است، که خودش

۱- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۹، ص ۳۰۵.

۲- المنتظم، ابن جوزی، ج ۱۵، ص ۱۲۵.

ص: ۲۴

می‌گوید: من ابن حبان را از سجستان بیرون کردم؛ زیرا او منکر حدّ برای خداوند متعال بود. (۱)

بعد از او امامان حنبلی یکی پس از دیگری ظهور کرده و خطّ فکری خود را ادامه دادند که از جمله آنان، قاضی ابویعلی حنبلی (م ۴۵۸ هـ. ق) است. او با تألیف کتابی به نام «ابطال التّأویل» احادیث تشبیه و تجسیم را دنبال کرده و بر نظریه تأویل در باب صفات، خطّ بطلان کشید.

بعد از او نیز ابن قدامه مقدسی حنبلی (م ۶۲۹ هـ. ق) ادامه دهنده این راه شد. او با تألیف کتاب‌هایی درباره این عقیده به نام‌های: «ذمّ التّأویل»، و «لمعه الاعتقاد»، و «العلو»، به عقیده تشبیه و تجسیم جان تازه‌ای بخشید. ذهبی مؤلفات ابن قدامه را در شرح حالش آورده است. (۲) این تألیفات اکنون چاپ شده و در دسترس قرار گرفته است.

ابوشامه مقدسی درباره او می‌نویسد: «لکن کلامه فی العقائد علی الطریقه المشهوره عن أهل مذهبه ...» (۳)؛ «لکن کلام او در عقاید بر روش مشهور از اهل مذهبش است».

شیخ محمّد ابوزهره می‌نویسد:

إنّ ابن تیمیه یقرّر أنّ مذهب السلف هو إثبات كلّ ما جاء فی القرآن من

۱- لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۱۴، ترجمه ابن حبان.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۱۶۸.

۳- ذیل الروضتین، ص ۱۳۹.



ص: ۲۵

فوقیه و تحتیه و استواء علی العرش و وجه وید و محبّه و بغض، و ما جاء فی السنّه من ذلك ایضاً من غیر تأویل وبالظاهر الحرفی ... لقد سبقه بهذا الحنابله فی القرن الرابع الهجری كما بینا، وأدعوا أنّ ذلك مذهب السلف، وناقشهم العلماء فی ذلك الوقت، وأثبتوا أنّ اعتقادهم هذا یؤدّی إلى التشبیه والجسمیه لامحاله ... (۱)

ابن تیمیه چنین تقریر می کرد که مذهب سلف اثبات هر چیزی است که در قرآن آمده است؛ از قبیل فوقیت و تحتیت و استواء بر عرش و صورت و دست و محبت و بغض، و نیز آنچه در سنت از این قبیل آمده است، بدون آنکه تأویل شود ... به این رأی، حنابله در قرن چهارم هجری قمری سبقت گرفتند آن گونه که بیان شد و ادعا کردند که این رأی مذهب سلف است. ولی در همان وقت علما با آنان مناقشه کرده و اثبات نمودند که اعتقادشان منجر به تشبیه و جسمیت خواهد شد ...

### دوره پنجم: از عصر ابن تیمیه تا محمد بن عبدالوهاب

این دوران از زمان ابن تیمیه و شاگردان او شروع می شود و تا زمان محمد بن عبدالوهاب ادامه می یابد.

۱- ابن تیمیه، ابوزهره، صص ۳۲۲-۳۲۴.

ص: ۲۶

ابن تیمیه اصول افکار حنابله و قائلین به تجسیم را از گذشتگان خود به ارث برد و برای آن، اساس و برنامه‌ای خاص قرار داده و آنها را منظم کرد.

وی در یکی از کتاب‌های خود به نام «نقض اساس التقدیس» در رد نقض بودن اسم مشبه بر خود می‌گوید:

وإذا كان كذلك فاسم المشبهة ليس له ذكر بدم في الكتاب والسنة ولا كلام أحد من الصحابة والتابعين ... (۱)

و هرگاه چنین باشد، پس برای معتقدان به تشبیه یادی به مذمت در کتاب و سنت و نه کلام هیچ یک از صحابه و تابعین نیامده است ...

او در جایی دیگر نیز می‌گوید:

وليس في كتاب الله ولا- سنّة رسوله ولا قول أحد من سلف الأمة وأئمّتها أنه ليس بجسم، وأن صفاته ليس أجساماً وأعراضاً، فنفي المعاني الثابتة بالشرع بنفي ألفاظ لم ينف معناها شرع ولا عقل، جهل وضلال. (۲)

در کتاب خدا و سنت رسولش و نیز در کلام احدی از سلف

۱- نقض اساس التقدیس، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲- نقض اساس التقدیس، ج ۱، صص ۱۰۰ و ۱۰۱.

ص: ۲۷

وامامان امت چنین نیامده که خداوند جسم نیست، واینکه صفات او جسم و عرض نیستند. پس نفی معانی ثابت به شرع به نفی الفاظی که شرع و عقل معنای آن را نفی نکرده، نادانی و ضلالت است.

### دوره ششم: عصر محمد بن عبدالوهاب

دور ششم از ادوار قول به تشبیه، دوران محمد بن عبدالوهاب نجدی و پیروان او است.

ابن تیمیه می گوید:

وَمَا ذَكَرَ التَّجْسِيمَ وَ ذَمَّ الْمَجْسَمَةَ، فَهَذَا لَا يَعْرِفُ فِي كَلَامِ أَحَدٍ مِنَ السَّلَفِ وَ الْأَثَمَةِ... (۱)

و اما ذکر تجسیم و مذمت مجسمه، این چیزی است که در کلام هیچ یک از پیشینیان و امامان شناخته نشده است ...

او نیز در دفاع از قول به تجسیم می گوید:

وَأَنَّ قَالَ: يَسْتَلْزِمُ أَنْ يَكُونَ الرَّبُّ يَشَارُ إِلَيْهِ بِرَفْعِ الْأَيْدِي فِي الدُّعَاءِ وَ تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ، وَ يَعْرِجُ مَحْمَدٌ (ص) إِلَيْهِ، وَ تَنْزِلُ

الْمَلَائِكَةُ مِنْ عِنْدِهِ وَ يَنْزِلُ مِنْهُ الْقُرْآنُ، وَ نَحْوُ ذَلِكَ مِنَ اللَّوَاظِمِ الَّتِي نَطَقَ بِهَا الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ

۱- منهاج السنه، ج ۲، ص ۵۶۰.

ص: ۲۸

وما كان في معناها؟ قيل له: لانسلم انتفاء هذا اللازم. (۱)

اگر کسی اشکال کند که در صورت قول به تجسیم لازم می‌آید که به سوی پروردگارت با بلند کردن دست‌ها در حال دعا اشاره شود و ملائکه و روح به سوی او بالا-روند، و محمد (ص) نیز به سوی او رود، و ملائکه از جانب او فرود آیند و از ناحیه او قرآن نازل شود، و امثال اینها از لوازمی که قرآن و سنت بر آن نطق کرده و آنچه به این معناست. در پاسخ او می‌گوییم: منتفی بودن این امور لازم را مسلم نمی‌دانیم.

او در جای دیگری می‌گوید:

... فما ثبت بالكتاب و السنة و اجمع عليه سلف الأمة هو حقّ، و اذا لزم من ذلك ان يكون هو الذي يعنيه بعض المتكلمين بلفظ الجسم، فلازم الحقّ حقّ. (۲)

... پس آنچه به کتاب و سنت ثابت شده و اجماع امت بر آن است حق می‌باشد، و اگر لازمه آن عقیده اعتراف به جسمیت خداست اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حقّ، حقّ است.

ابن تیمیه می‌گوید:

انّ محمداً رسول الله يجلسه ربّه على

۱- منهاج السنه، ج ۲، ص ۵۶۰.

۲- الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

ص: ۲۹

العرش معه. (۱)

همانا محمد رسول خدا، پروردگارش او را بر روی عرش کنار خود می‌نشانند.

او نیز درباره فتنه بنی‌اسرائیل در اتخاذ گوساله برای پرستش می‌گوید:

... الوجه الثالث: و هو أنه سبحانه قال: (أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا) (۲). فلم يذكر فيما عابه به كونه ذا جسد، و لكن ذكر فيما عابه به أنه لا يكلمهم ولا يهديهم سبيلاً؛ و لو كان مجرد كونه ذا بدن عيباً و نقصاً لذكر ذلك. فعلم ان الآية تدل على نقص حجة من يحتج بها على ان كون الشيء ذا بدن عيباً و نقصاً... (۳)

... وجه سوم: اینکه خداوند سبحان فرمود: (آیا نمی‌بینند که او) گوساله [با آنان سخن نمی‌گوید و به راه [راست] هدایتشان نمی‌نماید)، خداوند در آنچه که به آن سرزنش کرده دارای جسد بودن گوساله را نگفته، بلکه از جمله آنچه که بر آن

۱- مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۳۷۴.

۲- اعراف: ۱۴۸.

۳- مجموع الفتاوی، ج ۵، ص ۲۲۰.

ص: ۳۰

سرزنش کرده این است که گوساله با آنان سخن نمی‌گوید و هدایتشان نمی‌کند، و اگر مجرد بدن داشتن [برای خدا دانستن گوساله] عیب و نقص بود آن را ذکر می‌کرد، پس دانسته شد که آیه دلالت می‌کند بر نقص استدلال هرکس که می‌گوید بدن داشتن چیزی عیب و نقص اوست ...

عبدالرحمان بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «انَّ الله يجلس على العرش و الكرسي» (۱)؛ «همانا خداوند بر روی عرش و کرسی می‌نشیند».

صالح بن فوزان می‌گوید: «انَّ الله استقر على العرش» (۲)؛ «خداوند بر روی کرسی خود استقرار دارد».

بن باز مفتی سابق وهابیان می‌گوید:

نفی الجسمیة و الجوارح و الاعضاء عن الله من الكلام المذموم. (۳)

نفی جسمیت و جوارح و اعضاء از خداوند از جمله سخنان پست است.

و نیز می‌گوید:

يوم يجيء الربّ - يوم القيامة - و

۱- فتح المجید، عبدالرحمن بن حسن، ص ۳۵۶.

۲- السلفية، صالح بن فوزان، ص ۴۰

۳- التنبیهاة من الردّ على تأویل الصفات، بن باز، ص ۱۹.

ص: ۳۱

یکشف لعباده المؤمنین عن ساقه، و هی العلامه بینة و بینهم، فاذا کشف عن ساقه عرفوه و تبعوه. (۱)

روزی که پروردگار در روز قیامت می‌آید و ساقش را برای بندگان مؤمنش کشف می‌کند که این نشانه‌ای بین او و آنان است، در این هنگام است که همگی او را شناخته و از او پیروی می‌کنند.

ناصرالدین البانی از محدثان وهابی در فتاوی خود می‌گوید:

معتزله و دیگران منکر نعمت رؤیت خدایند، و هر کسی که معتقد به آن باشد گمراه دانسته و او را به تشبیه و تجسیم نسبت می‌دهند ... ولی ما اهل سنت ایمان داریم که از منت‌های خداوند بر بندگان آن است که در روز قیامت بر آنان تجلی کرده و او را مانند ماه شب چهارده می‌بینند.

محمد بن صالح عثیمین می‌گوید:

... و فی هذا اثبات القول لله، و انه بحرف و صوت؛ لان اصل القول لابد ان یكون بصوت، و لو كان قولاً بالنفس لقیده الله، كما قال تعالی: (وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ) (۲)، فاذا

۱- مجموعه فتاوی بن باز، ج ۴، ص ۱۳۰.

۲- مجادله، آیه ۸.

ص: ۳۲

اطلق القول فلا بدّ ان يكون بصوت. (۱)

... و در این اثبات قول برای خداست و اینکه گفتارش با حرف و صوت می‌باشد. و اگر قول با نفس بود آن را خداوند مقید می‌آورد، همان‌گونه که فرمود: (و می‌گویند در نفسشان چرا ما را عذاب نمی‌کنند). پس اگر قول مطلق ذکر شود پس باید همراه با صوت باشد.

محمّد زینو از نویسندگان وهابی در کتاب «مجموعه رسائل التوجيهات الاسلاميه لاصلاح الفرد و المجتمع» می‌گوید: «انّ الله فوق العرش بذاته منفصل من خلقه» (۲)

؛ «همانا خداوند ذاتش بالای عرش قرار گرفته و از خلقش جداست».

محمّد خلیل هراس در شرح نونیه ابن قیم می‌نویسد:

... و هو صريح في فوقية الذات، لانه ذكر ان العرش فوق السماوات، و هي فوقية حسيه بالمكان فتكون فوقية الله على العرش كذلك، و لا يصح ابدأ حمل الفوقية هنا على فوقية القهر و الغلبة. (۳)

... و این صریح است در فوقیت ذات؛ زیرا ذکر کرده به اینکه عرش بالای آسمان‌هاست، و این فوقیت حسی مکانی است، پس

۱- فتاوی العقیده، محمد بن صالح عثیمین، ص ۷۲.

۲- مجموعه رسائل التوجيهات الاسلاميه ...، ص ۲۱.

۳- شرح نونیه ابن قیم، ص ۲۴۹.



ص: ۳۳

فوقیت خدا بر عرش نیز این چنین است، و هرگز صحیح نیست که فوقیت در اینجا را حمل بر فوقیت قهر و غلبه نمود. ابن عثیمین می گوید:

فَمَا عَلَوُ الذَّاتِ فَهُوَ أَنَّ اللَّهَ عَالٌ بِذَاتِهِ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ، وَ كُلُّ الْأَشْيَاءِ تَحْتَهُ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَوْقَهَا بِذَاتِهِ. (۱)

اما علو ذات، پس آن به این است که خداوند به ذاتش عالی و بالای هر چیزی است، و تمام موجودات زیر اوست، و خداوند عزوجل ذاتش بالای تمام اشیاء می باشد.

محمّد خلیل هراس در تعلیقه خود بر کتاب «التوحید» ابن خزیمه در حدیثی که در آن سخن از قبض به وسیله دست از سوی خدا آمده، می نویسد:

فَإِنَّ الْقَبْضَ أَمَّا يَكُونُ بِالْيَدِ الْحَقِيقِيَّةِ لَا بِالنَّعْمَةِ. فَانْ قَالُوا: إِنَّ الْبَاءَ هُنَا لِلْسَّبَبِيَّةِ، أَي بِسَبَبِ ارَادَتِهِ الْإِنْعَامِ. قُلْنَا لَهُمْ: بِمَاذَا قَبْضٌ، فَإِنَّ الْقَبْضَ مُحْتَاجٌ إِلَى آلَةٍ، فَلَا مَنَاصَ لَهُمْ لَوْ أَنْصَفُوا مِنْ أَنْفُسِهِمْ إِلَّا أَنْ يَعْتَرَفُوا بِثَبُوتِ مَا صَرَّحَ بِهِ الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ. (۲)

۱- تفسیر آیه الکرسی، ابن عثیمین، ص ۳۳.

۲- التوحید، ص ۶۳.

ص: ۳۴

همانا قبض به دست حقیقی است نه به نعمت، پس اگر بگویند که «باء» در اینجا برای سببیت است، یعنی به سبب اراده انعام از خداوند. به آنان می‌گوییم: به چه چیز قبض کرده؛ زیرا قبض محتاج به وسیله‌ای است، پس راهی نیست برای آنان اگر از خود انصاف دهند جز آنکه اعتراف کنند به ثبوت آنچه که قرآن و سنت به آن تصریح کرده است.

او همچنین درباره آیه (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) می‌گوید:

... هذه الآية صريحة في اثبات اليد؛ فإن الله يخبر فيها أن يده تكون فوق أيدي المبايعين لرسوله، ولا شك أن المبايعه إنما تكون بالأيدى، لا النعمة ولا بالقدرة. (۱)

... این آیه صریح است در اثبات دست؛ زیرا خداوند در آن خبر می‌دهد که دستش فوق دستان بیعت‌کنندگان رسولش می‌باشد، و شکی نیست که بیعت با دست می‌باشد، نه نعمت و نه به قدرت.

محمد بن صالح العثيمين می‌نویسد:

وعلى كل، فإن يديه سبحانه اثنتان بلاشك؛ و كل واحدة غير الأخرى، وإذا وصفنا اليد الأخرى بالشمال فليس المراد أنها نقص من اليد اليمنى. (۲)

۱- التوحيد، ص ۶۴.

۲- فتاوى العقيدة، محمد بن صالح عثيمين، ص ۹۰.

ص: ۳۵

علی ای حال، همانا دست خداوند سبحان دوتاست بدون شک و هر کدام غیر دیگری است، و هرگاه توصیف کردیم دست دیگر را به شمال معنای آن این نیست که نسبت به دست راست نقص دارد.

محمد بن صالح العثیمین از مفتیان وهابی می‌نویسد:

انَّ الله يَأْتِي أَيْتَاناً حَقِيقاً لِلْفَصْلِ بَيْنِ عِبَادَةِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ عَلَى الْوَجْهِ اللَّائِقِ ... وای مانع من ان نؤمن بانَّ الله تعالى يَأْتِي هِرْوَلَهُ. (۱)

همانا خداوند به طور حقیقی می‌آید، به جهت جدا کردن بندگانش در روز قیامت به نحوی که لایق است ... و چه مانعی است از اینکه خداوند متعال هروله کنان بیاید.

او همچنین می‌گوید:

... فَإِنَّ ظَاهِرَهُ ثُبُوتُ إِتْيَانِ اللَّهِ هِرْوَلَهُ، وَ هَذَا الظَّاهِرُ لَيْسَ مَمْتَنِعاً عَلَى اللَّهِ، فَيُثَبِّتُ اللَّهُ حَقِيقَةَ. (۲)

... ظاهر آن ثبوت آمدن خداوند به صورت هروله است، و این ظاهر بر خداوند ممتنع نمی‌باشد، لذا بر خداوند به طور حقیقی ثابت می‌شود.

۱- فتاوی العقیده، ص ۱۱۲.

۲- همان، ص ۱۱۴.

ص: ۳۶

محمد بن صالح العثیمین می‌گوید: «وَتُؤْمِنُ بِأَنَّ لِلَّهِ عَيْنِينَ اثْنَتَيْنِ حَقِيقَتَيْنِ»؛<sup>(۱)</sup> «ما ایمان داریم به اینکه برای خداوند متعال دو چشم حقیقی است».

### دوره هفتم: عصر وهابیان معاصر

دوره هفتم از ادوار تجسیم و تشبیه، دوران سلفیه وهابیان معاصر عربستان است. کسانی که در هیئت بحث‌ها و فتاوی و دعوت و ارشاد ظهور و بروز داشته و دارند و نیز محمد ناصرالدین البانی و پیروان خط فکری او. این افراد در عصر حاضر توانسته‌اند، دانشگاه‌های مختلف را تسخیر کرده و دسته‌های گوناگون از طلاب را با اصول افکار خود در آنجا تعلیم دهند.

### تجسیم وهابیان از دیدگاه اهل سنت

#### اشاره

علاوه بر اینکه وهابیان و اسلافشان خود بر تجسیم تصریح یا اشاره دارند برخی از علمای اهل سنت آن را به ابن تیمیه نسبت داده‌اند. اینک به برخی عبارات اشاره می‌کنیم:

#### ۱. شیخ محمد ابوزهره

او در کتاب تاریخ المذاهب الاسلامیه می‌نویسد:  
سلفیه هر صفت و شأنی را که در قرآن یا روایات برای خداوند ذکر شده، حمل بر حقیقت کرده و بر خداوند ثابت می‌کنند...؛ در حالی که علما به اثبات رسانده‌اند که این عمل منجر به تشبیه و جسمیت خداوند متعال خواهد شد...<sup>(۲)</sup>  
او همچنین می‌گوید:  
سلفیه معتقدند که هر چه در قرآن یا روایات در مورد اوصاف خداوند وارد شده؛ از قبیل محبت، غضب، سخط، رضا، نداء، کلام، فرود آمدن در سایه ابرها، استقرار بر عرش، وجه،

۱- عقیده اهل السنة و الجماعة، صص ۱۴ و ۱۵.

۲- تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۳۲-۲۳۵.

ص: ۳۷

دست، همگی باید بر ظاهرش حمل شود، بدون هیچ گونه تأویل و تفسیری که مخالف با ظاهرش باشد ... رأی و نظر ابن تیمیه نیز همین است. (۱)

## ۲. ابن بطوطه

او در سفرنامه خود به دمشق می گوید:

وكان بدمشق من كبار فقهاء الحنابلة تقي الدين بن تيمية، كبير الشام، يتكلم في الفنون، ألا ان في عقله شيئاً. و كنت اذ ذاك بدمشق، فحضرته يوم الجمعة و هو يعظ الناس على منبر الجامع و يذكرهم، فكان من جملة كلامه ان قال: ان الله ينزل إلى السماء الدنيا كنزولي هذا ... (۲)

در دمشق از بزرگان حنابله شخصی بود به نام تقي الدين ابن تیمیه، بزرگ شام که در فنون مختلف سخن می گفت، جز آنکه مشکلی در عقلش داشت. من در آن وقت دمشق بودم، روز جمعه نزد او حاضر شدم در حالی که مردم را بر روی منبر مسجد جامع مردم را موعظه می کرد و آنان را تذکر می داد. از جمله کلماتش

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیة، ج ۱، صص ۲۳۲-۲۳۵.

۲- رحلة ابن بطوطه، ج ۱، صص ۵۷-۵۸.

ص: ۳۸

این بود که خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید همان‌گونه که من از منبر پایین می‌آیم ...

### ۳. ابن الوردی

وی می‌گوید:

استدعی الشیخ إلى مصر و عقد له مجلس، و اعتقل بما نسب إليه من التجسیم. (۱)

شیخ [ابن تیمیه] به مصر فراخوانده شد و برای او مجلسی برپا گشت و به جهت قول به تجسیم که به او نسبت داده شده بود او را زندانی نمودند.

او همچنین می‌گوید: «ابن تیمیه به جهت قول به تجسیم زندانی شد». (۲)

### ۴. مصطفی بن عبدالله قسطنطنی حنفی معروف به حاجی خلیفه

او می‌گوید:

ذكر ابن تیمیة فی کتابه (کتاب العرش و صفته): ان الله تعالى يجلس على الكرسي، و قد اخلی مكاناً يقعد فيه رسول الله (ص). (۳)

ابن تیمیه در کتابش به نام (کتاب العرش و صفته) ذکر کرده که خداوند متعال بر روی کرسی می‌نشیند و تنها مکانی را به جهت نشستن رسول خدا (ص) خالی می‌گذارد.

۱- تتمه المختصر، ج ۲، ص ۳۶۳.

۲- همان.

۳- كشف الظنون، ج ۲، ص ۱۴۳۸.

**۵. دکتر عیسی بن مانع حمیری، معاصر، سلفی**

او که مدیر کل اداره اوقاف و شؤون اسلامی دبی است درباره ابن تیمیه می گوید:

وهذا ترك من ابن تیمیه لمذهب السلف بالکلیه، و ادعاء علیهم بمذهب غیر مذهبهم و دخول فی مضایق و عره و شنائع امور استبشعها العلماء و استبعدوها. و قد رأینا لهذا المخالف و من شایعه الفاضلاً شنیعاً لم ترد فی الكتاب و السنه و لم تنطق بها احد من السلف، فأثبتوا الجسمیه صراحه و اثبتوا الجهه و الحدّ و التحیز و الحركة و الصوت و الانتقال و کیف و غیر ذلك من التجسیم الصریح. (۱)

و این مطلب در حقیقت عبارت است از اعراض ابن تیمیه به طور کلی نسبت به مذهب سلف و ادعای مذهبی غیر از مذهب سلف، و وارد شدن در تنگنهایی بسیار پست و سخت. اموری که علما آنها را زشت دانسته و از خود دور نموده‌اند. و ما از این مخالف و پیروان او الفاضلی زشت دیدیم که در کتاب و سنت یافت نمی‌شود و هرگز فردی از سلف به آن نطق نکرده است.

---

۱- تصحیح المفاهیم العقدیة، دکتر عیسی حمیری، ص ۱۳۱.

ص: ۴۰

آنان جسمیت را به صراحت ثابت کرده و نیز جهت و حدّ و مکان و حرکت و صوت و انتقال و کیف و دیگر عوارض جسمیت را بر او ثابت می‌دانند.

او همچنین می‌گوید:

فالحاصل من هذا أنّه يتبيّن لك أنّ ابن تيمية عشوائی فی فهمه و لا یمشی علی قاعده مستقیمه بل یتبع ما یدو له اذا استطاع بذلك ان ینصر مذهبه. (۱)

حاصل این مطالب اینکه برای تو روشن شد که ابن تیمیه در فهمش هوایی است و مطابق قاعده مستقیم مشی نمی‌کند بلکه آنچه که موجب تأیید مذهبش می‌باشد را تنها پیروی و متابعت می‌نماید.

### ۶. ابوالفداء سعید عبداللطیف فوده

او که از علمای معاصر اردن است در ردّ ابن تیمیه می‌گوید:

وأمّا عندنا فما كتبه واضح فی مذهب الضلال و نصّ صریح فی نصره مذهب المجسمه و الكرامیه المبتدعه، و نحن فی ردنا علیه و نقضنا لكلامه لا يتوقف هجومنا لصدّ افكاره و توهماتة علی موافقه

۱- همان، ص ۱۳۵.



ص: ۴۱

الناس لنا، بل ائنا نعلم ان كثيراً منهم على عينه غشاوة، نرجو من الله تعالى ازلتها بما تقوم به من الردود و التنبهات. (۱)

اما نزد ما، آنچه را که او نوشته واضح است که همگی آنها مذهب گمراه و نص صریح در یاری مذهب اهل تجسیم و کرامیه بدعت گذار است. و ما در ردیه بر او و نقض کلامش تنها در هجوم خود به مقابله با افکار و توهّمات او بر موافقت مردم با ما توقف نمی‌کنیم، بلکه می‌دانیم که بسیاری از آنها بر روی چشمانشان پرده‌ای افکنده‌اند، و لذا از خداوند متعال می‌خواهیم که آن را با ردیه‌ها و تنبیهاتی که نوشته شد ازاله نماید.

## ۷. عبدالغنی حماده

او در ردّ وهابیان می‌گوید:

ان شيخهم ابن تيمية قال عنه علامة زمانه علاء الدين البخاري: ان ابن تيمية كافر، كما قاله علامة زمانه زين الدين الحنبلي انه يعتقد كفر ابن تيمية، و يقول: ان الامام السبكي معذور بتكفير ابن تيمية؛ لانه

۱- نقض الرسالة التدمرية، سعيد فوده، ص ۶.

ص: ۴۲

كَفَرُ الْأُمَّةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ شَبَّهَهَا بِالْيَهُودِ وَ النَّصَارَى فِي تَفْسِيرِهِ عِنْدَ قَوْلِهِ تَعَالَى: (اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ). وَقَالَ  
عِلْمَاءُ الْمَذْهَبِ: إِنَّ كِتَابَهُ مَشْحُونَةٌ بِالتَّشْبِيهِ وَ التَّجْسِيمِ لِلَّهِ تَعَالَى. (۱)

شیخ آنها ابن تیمیه کسی است که علامه زمانش علاء الدین بخاری درباره او گفته: ابن تیمیه به طور حتم کافر است، همان گونه که  
علامه زمانش زین الدین حنبلی معتقد به کفر ابن تیمیه بود و می گفت: امام سبکی در تکفیر ابن تیمیه معذور است؛ زیرا او کسی بود  
که امت اسلامی را تکفیر نموده و آنان را در تفسیر آیه (اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ) به یهود و نصارا تشبیه کرده  
است. علمای مذهب گفته‌اند: همانا ابن تیمیه زندیق است؛ زیرا کتاب‌های ایشان پر از اعتقاد به تشبیه و تجسیم نسبت به خداوند  
متعال می‌باشد.

### ۸. شیخ سلامه قضاعی عزامی شافعی (م ۱۳۷۶ ه. ق)

او در ردّ ابن تیمیه می گوید:

والعجب أنّك ترى امام المدافعين عن بيضة اهل التشبيه و شيخ اسلام اهل التجسيم ممن سبقه من الكرامية و

۱- فضل الذاكرين و الردّ على المنكرين، ص ۲۳.

ص: ۴۳

جهلۃ المحدثین الذین یحفظون و لیس لهم فقه فیما یحفظون، احمد بن عبدالحلیم المعروف بابن تیمیہ، یرمی امام الحرمین و حجۃ الإسلام الغزالی بأنهما اشد کفرًا من اليهود و النصارى ... (۱)

عجیب اینکه تو امام مدافعان از حیثیت اهل تشبیه و شیخ اسلام اهل تجسیم از کرامیه سابق و محدثان جاهل را مشاهده می کنی که حفظ حدیث می کنند در حالی که در آن چه حفظ می نمایند فهم و تأمل ندارند. او که احمد بن عبدالحلیم معروف به ابن تیمیه است، امام الحرمین و حجت الاسلام غزالی را متهم می سازد که کفرش از یهود و نصارا شدیدتر است ...

### ۹. نجم الدين محمد امين كردى شافعى (م ۱۴۰۰ هـ. ق)

او می گوید:

فقد نجمت فی القرون الماضیه بین اهل الاسلام بدع یهودیه من القول بالتشبه و التجسیم و الجهه و المكان فی حق الله تعالى، ممّا عملته ایدی اعداء الاسلام تنفیذاً لحقدهم علیه، و دخلت الغفلة علی بعض اهل الاسلام ... حتی

۱- فرقان القرآن، سلامه قضاعی، ص ۶۱.

ص: ۴۴

إذا كانت أوائل القرن الثامن اخذت هذه البدع تنتعش إلى اخوات لها لاتقل عنها خطراً على يد رجل يدعى احمد بن عبدالحلیم بن تیمیة الحرانی، فقام العلماء من اهل السنه والجماعه فی دفعها حتّى لم یبق فی عصره من یناصره إلّا من كان له غرض أو فی قلبه مرض ... (۱)

در قرن‌های پیشین بین اهل اسلام بدعت‌هایی یهودی از قبیل قول به تشبیه و تجسیم و اعتقاد به جهت و مکان در حق خدای متعال وجود داشته که از ساخته و پرداخته‌های دشمنان اسلام بوده است، تا کینه خود را بر ضد اسلام محکم سازند، در حالی که برخی از اهل اسلام از آنها غافل بوده‌اند ... تا اوایل قرن هشتم که این بدعت‌ها به صورت دیگری شبیه آنها صورت به خود گرفت که خطر آنها کمتر از کارهای یهود نبوده است. این کارها به دست فردی به نام احمد بن عبدالحلیم بن تیمیة حرّانی انجام گرفت، که علمای اهل سنت و جماعت در مقابل آنها قیام کردند، به طوری که در عصر او کسی باقی نماند تا او را یاری و نصرت کند مگر کسی که دارای غرض بوده و یا در قلبش مرض بوده است ...

۱- مقدمه کتاب فرقان القرآن، ص ۲.

ص: ۴۵

**۱۰. تقی‌الدین ابوبکر بن محمد حسینی حصنی شافعی (م ۸۲۹ ه. ق)**

او درباره ابن تیمیه می گوید:

انّ ابن تیمیة الذی کان یوصف بانّه بحر من العلم، لایستغرب فیہ ما قاله بعض الأئمّة عنه من أنّه زندیق مطلق. و سبب قوله ذلك أنّه تتبع کلامه فلم یقف له علی اعتقاد حتی أنّه فی مواضع عدیده یکفر فرقه و یضللّها، و فی آخر یعتقد ما قالته او بعضه، مع انّ کتبه مشحونه بالتشیه والتجسیم، و الاشارة إلی الازدراء بالنبی (ص) والشیخین و تکفیر عبدالله بن عباس و أنّه من الملحدين، و جعل عبدالله بن عمر من المجرمین و أنّه ضالّ مبتدع ... (۱)

ابن تیمیه، کسی که به دریایی از علم توصیف می شد، و غریب به نظر نمی رسد آنچه که برخی از امامان او را زندیق مطلق نامیده اند. و سبب این گفتار درباره ابن تیمیه این است که کلام او پیگیری شده و به این نتیجه رسیده اند که او کسی است که در مواضع بسیاری فرقه ای

---

۱- دفع شبه من شبه و تمرد، ص ۳۴۳.

ص: ۴۶

را تکفیر کرده و نسبت گمراهی به آنان داده است، در حالی که در جایی دیگر همان عقاید آنان را پذیرفته، و کتاب‌های او پر از اعتقاد به تشبیه و تجسیم و اهانت و تنقیص به پیامبر (ص) و ابوبکر و عمر و تکفیر عبدالله بن عباس است، و عبدالله بن عمر را از مجرمان و گمراهان و بدعت گزاران معرفی کرده است ...  
او همچنین درباره ابن تیمیه می‌گوید:

والحاصل أنه و اتباعه من الغلاة فی التشبیه و التجسیم و الازدراء بالنبی (ص) و بغیض الشیخین، و یانکار الأبدال الذین هم خلفوا الأنبیاء، و لهم دواهی آخر لو نطقوا بها لأحرقهم الناس فی لحظة واحدة... (۱)

حاصل اینکه او و پیروانش از غالیان در تشبیه و تجسیم و اهانت به پیامبر (ص) و دشمنی با ابوبکر و عمر، و انکار شخصیت‌هایی که جانشینان انبیاء بوده‌اند، می‌باشند که دارای انگیزه‌ها و اهداف دیگری نیز هستند که اگر از اهداف خود سخن بگویند مردم آنان را در یک لحظه به آتش می‌کشند.

### ۱۱. قاضی سبکی

او می‌گوید: «اهل توحید بر اینکه خداوند در جهت خاصی نیست،

ص: ۴۷

اتفاق کرده‌اند مگر برخی از افرادی که قول شاذ دارند؛ همانند ابن تیمیه».<sup>(۱)</sup>

### ۱۲. شیخ سلیم البشری

او که رئیس جامعه‌الازهر در عصر خود می‌باشد، می‌گوید:

از جمله کسانی که به او نسبت داده شده که قائل به جهت برای خداست. احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیه حرّانی حنبلی دمشقی است ... <sup>(۲)</sup>

### ۱۳. ابن حجر هیتمی مکی شافعی

او می‌گوید: «ابن تیمیه نسبت به ساحت مقدس خداوند جسارت کرده و در حقّ او ادّعیای جهت و جسمانیت کرده است».<sup>(۳)</sup>

### ۱۴. ابوالفدا

او در تاریخش می‌گوید: «ابن تیمیه از دمشق به شام فرستاده شد، و از آنجا که وی قائل به تجسیم بود او را در زندانی حبس کردند».<sup>(۴)</sup>

۱- طبقات الشافعیه، ج ۹، ص ۴۳.

۲- فرقان القرآن، قضاعی، ص ۷۲.

۳- کشف الارتیاب، ص ۱۳۰ به نقل از الجوهر المنظم، ابن حجر.

۴- تاریخ ابی‌الفداء، حوادث سنه ۷۰۵ ه. ق.

## تجسیم از منظر اسلامی

## قرآن ونفی جسمیت از خداوند

با ملاحظه دقیق آیات قرآنی به این نکته پی می‌بریم که خداوند متعال از جسم و جسمانیت مبرا است.

۱. خداوند می‌فرماید:

(يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) (حدید: ۴)

او هر چه در زمین فرو رود و هر چه برآید و آنچه از آسمان نازل شود و آنچه بالا رود، همه را می‌داند و او با شماست هر کجا باشید و به هر چه کنید به خوبی آگاه است.

آیه به طور صراحت دلالت بر سعه وجود خداوند سبحان دارد و اینکه او در هر مکانی با ما است، و کسی که چنین شأنی دارد، نمی‌تواند جسم یا حلول کننده در محلی باشد.



ص: ۴۹

۲. ونیز می‌فرماید:

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (مجادله: ۷)

آیا ندیدی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است، خدا بر آن آگاه است. هیچ رازی سه کس با هم نگویند، جز آنکه خداوند چهارم آنهاست و نه پنج کس جز آنکه خدا ششم آنهاست و نه کمتر از آن و نه بیشتر، جز آنکه خدا با آنهاست هر کجا باشند، پس روز قیامت همه را به نتیجه اعمالشان آگاه خواهد ساخت که خدا به کلیه امور عالم داناست.

این آیه نیز به طور وضوح دلالت بر سعه وجود خداوند متعال دارد، و اینکه در همه جا موجود و با همه کس همراه است. و این گونه خدایی نمی‌تواند جسم باشد؛ زیرا جسم احتیاج به مکان دارد و با وجودش در مکانی، مکان دیگر از او خالی است.

۳. همچنین می‌فرماید:

(وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) (بقره: ۱۱۵)

ص: ۵۰

مشرق و مغرب هر دو ملک خداست، پس به هر طرف که روی کنید به سوی خدا روی آورده‌اید. خدا به همه جا محیط و بر همه چیز داناست.

این آیه نیز همانند آیه پیشین، دلالت بر نفی جسمیت خداوند دارد.

۴. و نیز می‌فرماید: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ)؛ «هیچ موجودی همانند او نیست و او شنوای بیناست». (شوری: ۱۱)

پر واضح است که اگر خداوند جسم بود، باید همانند سایر اجسام و شبیه آنها می‌بود.

۵. و نیز می‌فرماید: (وَ اللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ)؛ «و خداوند از خلق بی‌نیاز است و شما فقیر و نیازمندید». (محمد: ۳۸)

می‌دانیم که اگر خداوند جسم بود، مرکب از اجزا می‌بود، و هر مرکبی محتاج به اجزای خود است. و این با غنای خداوند سازگاری ندارد.

۶. همچنین می‌فرماید: (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ)؛ «اوّل و آخر هستی و پیدا و نهان وجود همه اوست». (حدید: ۲)

در این آیه خداوند متعال خود را ظاهر و باطن معرفی کرده، و اگر جسم می‌بود باید ظاهر آن غیر باطنش (عمقش) باشد، و در نتیجه لازم می‌آید که او ظاهر و باطن نباشد.

۷. و نیز می‌فرماید: (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ)؛ «دیده‌ها او را درک نمی‌کنند». (انعام: ۱۰۳)

ص: ۵۱

و اگر خداوند جسم بود چرا دیده‌ها او را ادراک نکنند؟!

## اهل بیت

### ونفی جسمیت از خدا

امام صادق (ع) در حدیثی می‌فرماید:

منزه است خداوندی که جز او کسی دیگر از کیفیتش اطلاعی ندارد، همانندی برای او نیست و او شنوای بیناست، محدود نشده، و محسوس نخواهد بود و مورد تجسس واقع نخواهد گشت. دیدگان و حواس او را ادراک نکرده و چیزی او را احاطه نمی‌کند. جسم و صورت نیست ... (۱)

و نیز در حدیثی دیگر در توصیف خداوند می‌فرماید:

نه جسم است و نه صورت، بلکه او جسم‌کننده اجسام و صورت‌دهنده صور است. جزء جزء نشده و متناهی نیست. زیاده و نقصان در او راه ندارد. و اگر خداوند آن‌گونه باشد که می‌گویند، پس فرقی بین خالق و مخلوق نیست .. (۲)

از امام جواد و هادی (ع) روایت شده که فرمودند: «هر کس قائل به جسمیت خداوند شد به او زکات ندهید و به او اقتدا نکنید». (۳)

### آرای علمای شیعه در مسئله تجسیم

از آنجا که وهابیان بر آنند تا قول به تجسیم را به علمای شیعه نسبت دهند؛ لذا جا دارد این موضوع را در لابه‌لای کلمات آنها

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲- همان، ص ۱۰۶.

۳- توحید صدوق، ص ۱۰۱.

ص: ۵۲

بررسی کنیم تا از صحت یا فساد آن آگاهی یابیم:

۱. شیخ کلینی / (۳۲۹ ه. ق)؛ در کتاب «کافی» بابی را منعقد کرده تحت عنوان «باب النهی عن الجسم والصورة» (۱)، که به تبع روایات، این خود دلالت بر عدم اعتقاد او، به تجسیم دارد.

۲. شیخ صدوق / (۳۸۱ ه. ق)؛ در کتاب «توحید» بابی دارد به نام «باب انّ الله عزّوجلّ لیس بجسم ولاصورة» (۲).

۳. شیخ مفید / (۴۱۳ ه. ق)؛ در کتاب «تصحیح الاعتقاد» می گوید:

و اما کلام در توحید ونفی تشبیه از خداوند وتنزیه وتقдіس برای او، چیزی است که به آن امر شده ومورد رغبت قرار گرفته است. و اخبار بسیاری بر آن دلالت دارد. (۳)

می دانیم که تجسیم داخل در تشبیه است، لذا کلام شیخ مفید شامل تجسیم نیز می شود.

۴. ابوالفتح کراجکی (۴۴۹ ه. ق)؛ در کتاب «کنز الفوائد» بابی دارد تحت عنوان «فصل من الاستدلال علی انّ الله تعالی لیس بجسم» (۴).

۵. شیخ طوسی (۴۶۰ ه. ق)؛ در تفسیر «التبیان» از جمله کسانی که ذبیحه وکشتارشان را حرام می داند، کسانی را برمی شمارد که

۱- کافی، ج ۱، صص ۱۰۴-۱۰۶.

۲- التوحید، ص ۹۷.

۳- تصحیح الاعتقاد، ص ۷۳.

۴- کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۷.

ص: ۵۳

- قائل به تجسیم‌اند. (۱) همان گونه که حکم به نجاست مجسمه کرده و آنها را در زمره کفار به شمار آورده است. (۲)
۶. قاضی ابن بزاج (۴۸۱ ه. ق)؛ در «جواهر الفقه» تصریح به تنزیه خداوند از جسم ولوازم آن کرده است. (۳)
۷. قطب راوندی (۵۷۳ ه. ق)؛ در کتاب «فقه القرآن» فتوا به عدم صحت نماز در پوست حیوانی داده که مجسم آن را ذبح کرده و انتفاع به آن را نیز جایز نمی‌داند. (۴) و در جای دیگر نیز می‌گوید: تجسیم از مذاهب فاسد است (۵)
۸. شیخ طبرسی (قرن ششم هجری قمری)؛ در «تفسیر مجمع البیان» قائل به عدم جواز خوردن ذبیحه کسی شده که معتقد به تجسیم است. (۶)
۹. علامه حلی / (۷۲۶ ه. ق)؛ در کتاب «منتهی المطلب» فتوا به نجاست نیم‌خورده مجسمه داده است و آنها و مشبّهه را در حکم نواصب و غلات دانسته و حکم به کفر همه آنها داده است. (۷) (۷)
۱۰. ابن فهد حلی (۸۴۱ ه. ق)؛ در کتاب «الرسائل العشر»

۱- التبیان، ج ۳، صص ۴۲۹ و ۴۳۰.

۲- المبسوط، ج ۱، ص ۱۴.

۳- جواهر الفقه، ص ۲۴۵.

۴- فقه القرآن، ج ۱، ص ۹۷؛ ج ۲، ص ۲۷۰.

۵- همان، ج ۱، ص ۱۲۳.

۶- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۱.

۷- منتهی المطلب، ج ۱، ص ۱۶۱.

ص: ۵۴

مجسمه را از جمله کسانی به حساب آورده که داخل در عنوان کافر بوده و محکوم به نجاستند. (۱)

۱۱. محقق کرکی (۹۴۰ ه. ق)؛ در کتاب «جامع المقاصد» به نجاست مجسمه فتوا داده است (۲)، و در کتاب «الرسائل» نیز به عدم جسمانیت خداوند اشاره کرده است (۳).

۱۲. ابن ابی جمهور احسائی (اوائل قرن دهم هجری قمری)؛ از جمله اصول شیعه را تنزیه خداوند تبارک و تعالی از تشبیه و دیگر نقائص برشمرده است. (۴)

۱۳. علامه مجلسی (۱۱۱۰ ه. ق)؛ در کتاب «بحارالانوار» بابی را تحت عنوان «نفی الجسم والصوره والتشبيه والحلول والاتحاد وانه لا یدرک بالحواس والاهام والعقول والافهام» منعقد نموده است. و بعد از آن بابی دیگر تحت عنوان «نفی الزمان والمكان والحركة والانتقال عنه تعالی وتأویل الآيات والاحبار فی ذلك» آورده است. (۵)

۱۴. شیخ جعفر کاشف الغطاء (۱۲۲۸ ه. ق)؛ در کتاب «کشف الغطاء» بر نفی تجسیم و ترکیب از خداوند استدلال کرده است. (۶)

۱۵. حاج ملا هادی سبزواری (۱۳۰۰ ه. ق)؛ در کتاب «شرح

۱- الرسائل العشر، ص ۱۴۶.

۲- جامع المقاصد، ج ۱، ص ۱۶۴.

۳- رسائل کرکی، ج ۱، ص ۶۰.

۴- مناظرات فی الامامه، ص ۳۴۷ به نقل از او.

۵- بحارالانوار، ج ۳، صص ۲۸۷ و ۳۰۹.

۶- کشف الغطاء، ج ۱، صص ۵۱ و ۵۲.

ص: ۵۵

الاسماء الحسنی» تصریح دارد بر اینکه تنزیه خداوند از صفات مخلوقات واجسام، انسان را بر اقامه برهان بر ضدّ برخی از عقاید باطل کمک خواهد کرد. (۱)

۱۶. آیت الله خویی (۱۴۱۳ ه. ق)؛ در کتاب «الطهاره» تصریح به بطلان عقیده تجسیم نموده است. (۲)  
از این عبارات استفاده می‌شود که علمای شیعه، همگی بر تنزیه خداوند از جسم ولوازم آن اتفاق دارند.  
و نیز با مراجعه به روایات پی به وجود احادیث بسیاری خواهیم برد که دلالت بر عدم تجسیم دارد، و تنها علامه مجلسی در کتاب «بحارالانوار» ۴۷ حدیث در این باره آورده است، و این خود دلالت دارد بر اینکه عدم تجسیم نزد شیعه اصلی مسلم است.

### اتهام به بزرگان شیعه در قول به تجسیم

از جمله اتهاماتی که به شیعه زده شده این است که آنان قائل به تجسیم‌اند؛ یعنی معتقدند به اینکه برای خداوند جسمی است دارای ابعاد و حدود ... و در این زمینه ادعا می‌کنند، اول کسانی که قائل به جسمیت خداوند در بین شیعیان بوده، هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمان قمی و برخی دیگر از بزرگان شیعه در قرن دوم می‌باشند.  
دکتر قفاری می‌گوید:

۱- شرح الاسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲- التنقیح، ج ۲، ص ۷۷.

ص: ۵۶

اصل افکار تجسیم و مذهب آن از شیعه سرچشمه گرفته است. آن گاه می‌گوید: ابن تیمیه اول کسی است که این را به اثبات رسانده و گفته: اول کسی که در اسلام قائل به جسمانیت خداوند شده، هشام بن حکم می‌باشد. (۱)

او همچنین می‌گوید:

در نتیجه: تشبیه خداوند سبحان به مخلوقاتش در یهود سابقه داشته و از آنجا به تشیع سرایت کرده است؛ زیرا تشیع مأوی و ملجأ هر کسی است که قصد سوء نسبت به اسلام و مسلمین دارد. (۲)

جا دارد این تهمت را بررسی کرده و دامان شیعه را از آن پاک نماییم.

### تبرئه هشام بن حکم از قول به تجسیم

#### اشاره

با مراجعه به کتاب‌های مخالفین مشاهده می‌کنیم که تنها دلیلی که آنها به آن تمسک کرده و نسبت تجسیم را به هشام داده‌اند، جمله‌ای است که از او روایت شده که درباره خدا فرمود: «جسم لا کالاجسام». اینک این نسبت را در دو مرحله مورد بررسی قرار می‌دهیم: یکی در اصل این نسبت که آیا صحیح است یا خیر، و دیگری آنکه بر فرض صحت نسبت، آیا این جمله دلالت بر اعتقاد هشام به تجسیم دارد یا خیر؟

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۵۲۹؛ منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۰.

۲- اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۵۳۰.



ص: ۵۷

**مرحله اول: بررسی اصل نسبت**

شواهدی این احتمال را تقویت می‌کند که این نسبت به هشام چیزی جز افترا و تهمت نیست. اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. هشام از جمله اصحاب امامان اهل بیت: به حساب می‌آمده که به عنوان مدافع از حریم حق و حقیقت مطرح بوده‌اند. کسانی که در مقابل خطوط انحرافی ایستادگی کرده و درصدد ابطال شبهه‌های آنان برآمده‌اند. حال چگونه می‌توان او را متهم به چنین عقیده‌ای کرد که از خارج اسلام وارد شده است؟

۲. با مراجعه به کتب رجالی پی خواهیم برد که هشام و یونس با مشکلی از درون مذهب و آن هم از ناحیه برخی از اصحاب خود مواجه بودند؛ زیرا برخی نمی‌توانستند مقام و منزلت آن دو را مشاهده کنند و لذا به جهت حسدی که به او داشتند او را به قول به تجسیم متهم ساختند.

کشی در رجال خود از سلیمان بن جعفر نقل کرده که گفت: از امام رضا (ع) درباره هشام بن حکم سؤال کردم؟ حضرت فرمود: «او بنده‌ای نصیحت کننده بود که از ناحیه اصحاب خود به جهت حسدی که به او داشتند اذیت و آزار شد» (۱).

یونس بن عبدالرحمن و اصحاب او نیز از طرف جماعتی مورد سعایت قرار گرفته و به جهت جلالت قدر و قربش نزد امام، مورد

ص: ۵۸

سرزنش و تعقیب قرار گرفته بود. ولذا به احتمال قوی می‌توان روایاتی را که در مذمت او رسیده یا دلالت بر انحراف او دارد، از جعل همین افراد دانست.

۳. هشام بن حکم به اعتراف شیعه و سنی، یکی از متکلمین امامیه و دریایی عمیق از معارف عقلی به حساب می‌آمد. شهرستانی می‌گوید: «هشام بن حکم کسی بود که در مباحث اصول، غور بسیار نموده بود و نمی‌توان مباحث و مناظرات او را با معتزله نادیده گرفت». (۱) ذهبی نیز او را متکلمی زبردست دانسته است. (۲)

خصوصاً آنکه بزرگان شیعه به تبع از اهل بیت: او را بسیار تمجید نموده‌اند. آیا با وجود این تعبیرات می‌توان چنین تهمتی را به هشام نسبت داد؟ آیا مقام و منزلت او شاهی بر کذب این نسبت و افتراء به او نیست؟

۴. از آنجا که بحث از خداوند و صفات ثبوتی و سلبی در آن عصر آسان نبوده و تازه در حوزه‌های اسلامی مطرح شده و ذهن افراد به این مسائل نامأنوس بوده است، لذا طبیعی به نظر می‌رسد که گروهی کلام او را- بر فرض صحت انتساب- درست نفهمیده و لذا او را به تجسیم متهم کنند.

ممکن است که هشام گفته: «شیء لا کالاشیاء» ولی مستمع خیال کرده که گفته: «جسم لا کالاجسام» یا آن را نقل به معنا کرده و یا

۱- الملل والنحل در حاشیه الفصل، ج ۲، صص ۲۲ و ۲۳.

۲- سیره اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۴۳.

ص: ۵۹

خیال کرده که لازمه کلام او این چنین است. و می‌دانیم که گاهی برداشت‌ها و تصوّرات غلط از سخنان کسی، سبب نسبت‌های ناروا به او می‌شود.

۵. با مراجعه به کتب تراجم پی می‌بریم که هشام مورد مدح از ناحیه امامان: قرار گرفته است، مدحی که هرگز با وجود انحرافات عقایدی سازگاری ندارد. اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) در حدیثی امام صادق (ع) در شأن او فرمود: «او ناصر ما به دست و زبان و قلب است»<sup>(۱)</sup>. و نیز در جایی دیگر فرمود: «مثل تو باید برای مردم عقاید بگوید»<sup>(۲)</sup>.

ب) امام صادق (ع) همچنین در حقّ او دعا کرده و فرمود: «ای هشام! خداوند به تو از توحید نفع رساند و تو را ثابت قدم گرداند»<sup>(۳)</sup>.

ج) در قصّه‌ای بعد از آنکه کافری به دست امام صادق (ع) ایمان آورد، حضرت او را به جهت تعلیم دین در جهت عقیده و شریعت به هشام بن حکم سپرد<sup>(۴)</sup>.

د) و نیز در حدیثی از امام صادق (ع) درباره هشام بن حکم رسیده که فرمود: هشام بن حکم پرچمدار حقّ ما، و دنبال کننده گفتار ما، تأیید کننده

۱- کافی، ج ۱، ۲ ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۲- اعلام الوری، صص ۲۸۱-۲۸۳.

۳- کافی، ج ۱، ص ۸۷؛ توحید، شیخ صدوق، ص ۲۲۱.

۴- کافی، ج ۱، صص ۷۲-۷۴.

ص: ۶۰

صدق ما، و دفع کننده باطل دشمنان ما است. هر کس که او و اثرش را دنبال کند ما را دنبال و پیروی کرده و هر کس که او را مخالفت کرده و هتک حرمت او کند با ما دشمنی کرده و هتک حرمت ما را کرده است. (۱)

ه) امام کاظم (ع) در دعایی که بعد از بر آوردن حاجت هشام می کند، می فرماید: «خداوند ثواب تو را بهشت قرار دهد». (۲)  
و) در حدیثی امام رضا (ع) امر به دوستی با هشام نموده است. (۳)

ز) در حدیثی دیگر امام رضا (ع) بر او ترحم کرده و فرمود: «خداوند او را رحمت کند، او بنده نصیحت گری بوده که از ناحیه اصحابش به جهت حسد مورد اذیت و آزار واقع شد». (۴)

در مورد یونس بن عبدالرحمان نیز روایات فراوانی در مدح و ستایش او وارد شده است. بس است در این مورد خبر عبدالعزیز بن مهتدی که گفت: از امام رضا (ع) سؤال کردم: من نمی توانم همیشه شما را زیارت کنم، از چه کسی معالم دینم را اخذ نمایم؟ حضرت فرمود: «از یونس بن عبدالرحمن فرا گیر». (۵)

آیا می توان به چنین افرادی که این گونه مورد مدح اهل بیت: قرار گرفته اند چنان نسبتی را داد؟

۱- معالم العلماء، ص ۱۲۸.

۲- رجال کشی، ص ۲۷۰.

۳- همان، صص ۲۶۸ و ۲۶۹.

۴- همان، ص ۲۷۰.

۵- رجال کشی، ص ۴۸۳.

ص: ۶۱

۶. با مراجعه به روایات هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمان که درباره توحید وصفات خداوند متعال رسیده پی می‌بریم که هرگز با عقیده به تجسیم سازگاری ندارد. اینک به برخی از این گونه روایات اشاره می‌کنیم:

الف) هشام در مناظره‌ای که بین او و یکی از کافران واقع شد، به کلام امام صادق (ع) استشهاد کرده و فرمود:

... جز آنکه خداوند جسم و صورت نیست ... به حواس پنج‌گانه درک نمی‌شود، او هام او را درک نمی‌کند ... شنوا و بینا است. شنوا است بدون وسیله شنوایی و بینا است بدون وسیله بینایی ... (۱)

ب) در مورد یونس بن عبدالرحمان نیز در روایت آمده که او از امام کاظم (ع) درباره علت عروج پیامبر (ص) به آسمان سؤال کرد، با آنکه خداوند توصیف به مکان نمی‌شود؟ حضرت فرمود: «همانا خداوند تبارک و تعالی به مکان توصیف نشده و زمان بر او جاری نمی‌گردد...» (۲)

پس یونس نیز با سؤال از امام و اعتقاد به جواب امام، قائل به عدم تجسیم است. ولذا با اعتقاد به جواب امام این روایت را از حضرت موسی بن جعفر (ع) نقل می‌کند.

### مرحله دوم: بررسی کلام

#### اشاره

در بحث گذشته به اثبات رساندیم که اصل انتساب این اتهام به

۱- توحید، شیخ صدوق، صص ۲۴۳ - ۲۵۰.

۲- همان، ص ۱۷۵.

ص: ۶۲

هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمان بی‌پایه و اساس بوده است. حال بر فرض ثبوت آن درصدد بررسی جمله‌ای هستیم که به جهت انتساب آن به هشام او را متهم به اعتقاد به تجسیم کرده‌اند، و آن اینکه او خداوند را این‌گونه توصیف کرده است: «جسم لا کالاجسام».

قبل از هر چیز توجه به یک نکته ضروری می‌نماید، و آن اینکه برای فهم یک جمله یا یک کلمه رجوع به لغت کافی نیست، خصوصاً وقتی که این عبارت از یک متخصص صادر شده باشد، بلکه باید قصد متکلم را ملاحظه کرد. به عبارت دیگر اصطلاح خاص را مشاهده کرد؛ زیرا گاهی متکلم از کلامش معنایی را اراده می‌کند که نمی‌توان با مراجعه به لغت آن را فهمید. حال با ذکر این نکته به سراغ این مطلب می‌رویم که آیا هشام بن حکم از این جمله‌ای که به او نسبت داده‌اند، معنای خاص را اراده کرده و یا همان معنای لغوی را از کلمه «جسم» اراده نموده است؟

با مشاهده قراین خاص پی می‌بریم که هشام در گفتن جمله «جسم لا کالاجسام» معنا و مقصود خاصی را اراده کرده است که با تنزیه خداوند از جسمیت و لوازم آن نیز سازگاری دارد، و آن اینکه مقصود او از کلمه «جسم» موجود و شیء قائم به نفس و ثابت است. ابوالحسن اشعری همین معنا را از هشام برای «جسم» نقل کرده است. او در کتاب «مقالات الاسلامیین» از هشام بن حکم نقل کرده که: معنای جسم این است که او موجود است. او دائماً می‌گفت: من در گفتارم از کلمه «جسم» اراده موجود، و شیء، و قائم بنفسه را

ص: ۶۳

کرده‌ام. (۱)

کشی نیز از هشام و یونس نقل کرده که این دو گمان کرده‌اند که اثبات شیء به این است که «جسم» گفته شود. (۲)

نتیجه اینکه رأی هشام و یونس در رابطه خداوند با دیگران از حیث معنا هیچ فرقی ندارد، جز در اختلاف تعبیر. قراین دیگری نیز وجود دارد که می‌توان آنها را شاهد بر همین معنا به حساب آورد.

### ۱. قرینه لفظی

هشام گرچه خداوند را متصف به جسمانیت کرده، ولی به دنبال آن کلمه‌ای را به کار برده که می‌توان کلمه «جسم» را از معنای لغوی تغییر داده و به معنای دیگری رهنمون ساخت؛ زیرا در جمله خود فرموده: «جسم لا کالاجسام»؛ یعنی جسمی است نه مانند سایر اجسام. و این خود دلالت بر اراده معنای خاصی از کلمه «جسم» نزد هشام دارد.

### ۲. قرینه خارجی

تعبیر «هو جسم لا- کالاجسام» که به هشام بن حکم نسبت داده شده، با ملاحظه قرینه خارجی نیز پی خواهیم برد که بر مدعای خصم؛ یعنی اعتقاد به تجسیم سازگاری ندارد؛ زیرا این جمله را بنابر نقل شهرستانی، در محاجه با علّاف گفته است. هشام به علّاف می‌گوید: تو می‌گویی خداوند عالم است به علم، لازمه این حرف این است که

۱- مقالات الاسلامیین، ص ۳۰۴.

۲- رجال کشی، ص ۲۸۴.

ص: ۶۴

خداوند علمش همانند بقیه مردم باشد پس چرا تو نمی‌گویی که خداوند جسم است نه مثل سایر اجسام؟ (۱)

از این گونه تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که هشام در صدد معارضه و مقابله با علف است، نه اینکه عقیده خود را بیان کند. این طور نیست که هر کس در مقام معارضه، چیزی می‌گوید آن را اعتقاد داشته باشد؛ زیرا ممکن است که قصد او امتحان علف باشد؛ همان گونه که شهرستانی نیز همین مطلب را فهمیده است.

و بر فرض که از این عبارت عقیده به تجسم استفاده شود، ممکن است که این حرف از او هنگامی صادر شده باشد که داخل در مذهب جهمیه بوده و قبل از آن بوده که به برکت آل محمد: هدایت یافته است؛ زیرا جهمیه قائل به تجسیمند، ولی بعد از دخول در مکتب اهل بیت: به پیروی از آنان با تجسیم مقابله کرده است.

### ۳. اختلاف در معنای جسم

متکلمین از فریقین تصریح دارند بر اینکه کلمه «جسم» لفظ اصطلاحی بوده و در معنای آن اختلاف واقع شده است.

ابوالحسن اشعری از امامان اهل سنت می‌گوید: «متکلمین در کلمه (جسم) تا دوازده قول اختلاف کرده‌اند. (۲)

ابن تیمیه می‌گوید: «حقیقت امر این است که در لفظ جسم

۱- الملل والنحل، شهرستانی، ج ۲، ص ۲۳.

۲- مقالات الاسلامیین، ص ۳۰۱.



ص: ۶۵

نزاع‌های لفظی و معنوی وجود دارد»<sup>(۱)</sup>.

در جایی دیگر می‌گوید:

لفظ "جسم وحیز وجهت" الفاظی است که در آنها ابهام واجمال وجود دارد، و اینها الفاظی اصطلاحی هستند که گاهی معانی متنوعی از آنها اراده می‌شود<sup>(۲)</sup>.

و نیز می‌گوید: «از جمله آن افراد کسانی هستند که لفظ جسم را اطلاق و مقصود از آن را «قائم به نفس» یا «موجود» گرفته‌اند<sup>(۳)</sup>»  
 شیخ الاسلام ابویحیی (۹۲۶ ه. ق) نیز کلمه «جسم» را قائم به ذات در عالم تفسیر نموده است.<sup>(۴)</sup>

#### ۴. «جسم لا کالاجسام» عبارتی شایع

با مراجعه به کتاب‌های اهل سنت پی می‌بریم که جمله «جسم لا کالاجسام» که به هشام نسبت داده شده، عبارتی شایع در بین علمای اهل سنت است. اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

ابن تیمیه می‌گوید: «بسیاری از اهل اسلام درباره خالق معتقدند: او جسمی است که شبیه سایر اجسام نیست. و حنابله و تابعین آنها بر این اعتقادند»<sup>(۵)</sup>.

۱- منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۳۶.

۲- کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه فی العقیده، ج ۵، ص ۲۹۸.

۳- الجواب الصحیح، ج ۴، ص ۴۳۰.

۴- الحدود الانیقه و التعریفات الدقیقه، ص ۷۱.

۵- بیان تلبیس الجهمیه، ج ۱، ص ۲۵.

ص: ۶۶

ابن حزم می گوید:

کسی که می گوید: خداوند جسم است ولی نه مثل سایر اجسام در عقیده خطا نکرده است، ولی در اسم گذاری بر خدا به اشتباه رفته است؛ زیرا خداوند را به اسمی نامگذاری کرده که از او نرسیده است. (۱)

و نیز می گوید: «هر کس بگوید: پروردگار او جسم است، اگر جاهل یا تأویل کننده باشد معذور است و بر او چیزی نیست...» (۲)

ابن تیمیه نیز می گوید:

این گونه الفاظ (مثل جسم...) را کسی نمی تواند نفی یا اثبات کند تا آنکه متکلم آن را تفسیر نماید، اگر به باطل تفسیر نماید آن را ردّ کند و اگر به حقّ تفسیر کند آن را اثبات نماید. (۳)

در جایی دیگر می گوید:

آن کسانی که خداوند را از مشابَهت با مخلوقین منزّه می کنند و او را «جسم» نامیده اند، نزاع آنان با کسانی که آن را از خدا نفی می کنند، لفظی است. (۴)

با جواب از این جمله‌ای که به هشام بن حکم نسبت داده شده، به این نتیجه می‌رسیم که تهمت تجسیم به معنای جسمیت لغوی هرگز بر هشام روا نیست. تنها عباراتی می‌ماند که در کتب رجال و تراجم در

۱- الفِصل، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲- همان، ج ۳، ص ۲۴۹.

۳- کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیة فی العقیده، ج ۵، ص ۲۹۹.

۴- الجواب الصحیح، ج ۴، ص ۴۳۱.

ص: ۶۷

مذمت او رسیده است که یا به جهت استناد به آن جمله معروف «جسم لا کالاجسام» است که آن را مورد بررسی قرار دادیم و یا به جهت خصومت و حسدی که با او داشته‌اند ذکر شده است.

### بررسی روایات در مذمت هشام

با مراجعه به کتاب‌های تراجم و رجال پی به روایاتی در مذمت هشام خواهیم برد که به جهت نسبت تجسیم درباره او رسیده است، ولی می‌توان جواب‌های متعددی به آنها داد:

۱. اغلب این روایات از حیث سند ضعیف‌اند. (۱)
۲. این روایات علاوه بر اینکه تعدادشان کم است باروایات صحیحه و مستفیضه‌ای که در فضیلت و مقام و منزلت هشام از امامان رسیده است، معارضه دارند.
۳. می‌توان آن روایات را حمل بر تجسیم لفظی و لغوی نمود، به این معنا که هشام؛ گرچه عقیده‌ای صحیح و سالم داشته ولی به جهت به کار بردن تعبیری که سبب شده دشمنان شیعه آن را مستمسک قرار داده و آن را بر ضد شیعه به کار برند، مورد انتقاد قرار گرفته است.
۴. ممکن است بگوییم که امامان شیعه، اصل این فکر و عقیده را که به هشام نسبت داده شده مورد مذمت و نقد قرار داده‌اند، گرچه انتساب آن را به هشام قبول نداشته‌اند. به این معنا بر فرض که هشام چنین حرفی را زده باشد، قطعاً باطل و مورد سرزنش است؛ زیرا به جهت اشاعه نظریه تجسیم، امام در جامعه احساس خطر کرده

۱- ر. ک: معجم رجال الحدیث، آیت الله خوئی، ج ۲، صص ۳۱۳-۳۱۵.

ص: ۶۸

و درصدد آن است که به مردم بفهماند گرچه شما چنین چیزی را به هشام نسبت می‌دهید، هر کس که این حرف را بزند اشتباه کرده است. به همین جهت امام درصدد تأیید یا ردّ هشام نیست.

### دیدگاه علمای اهل سنت درباره تجسیم

#### ۱. دیدگاه محمد بن علوی مالکی درباره تجسیم

او در این باره می‌گوید:

ومن وصف الخالق بصفة المخلوق فهو مشرك؛ و ذلك كمن يعتقد فيه تبارك و تعالی انه جسد ذو طول و عرض و ارتفاع، او ينسب اليه الاتحاد بالخلق او الطول.

و يتخيل الذين لا يفقهون ان كل موجود جسماً اما من جماد او هواء او نور إلى غير ذلك، و تلك اوهام باطله يردّها الدليل. و الذي تفره العقول و الدليل، و جاءت الرسل بتحقيقه: ان الحق عزّوجلّ منزّه عن مشابهة الحوادث.

ولا فرق بين من يتخيل جسماً يعبدّه و بين من يعبد صنماً من حجر أو خشب أو معدن، ولا خلاف بين أهل الحق في ان المجسم جاهل بربه كافر به، و ما نسب للحق عزّ شأنه من مجيء و نزول و استواء فبديهي انه ليس نزول الاجساد، ولا مجيئها ولا استواءها، وانما هي امور تليق بالمنزه عن الشبه و الامثال ...

و كما ان اهل السنه لا خلاف بينهم في ان اليد في قوله تعالى: (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)، هي غير الجارحة المعلومه، و

ص: ۶۹

كذلك الساق و الاصبع و نحو ذلك، فهي غير اليد التي نعرفها و الساق التي نعرفها و الاصبع التي نعرفها، فيجب ان نقول: نزوله و مجيئه و استواءه غير النزول المعروف في الأجساد، و مجيئها و استوائها.

ومن اثبت للحق النزول و المجيء و الاستواء الجسماني فقد ضلّ. و قد آمن اهل الحق بالنزول و المجيء الالهي المنزه عن صفات الأجسام و سمات الحدوث، و كفروا بالنزول و المجيء الجسماني بالانتقال من مكان إلى مكان. و آمنوا بالاستواء الالهي على العرش و كفروا بالاستواء المعروف من الاجسام؛ لأنّ الاستواء المعروف من الأجسام مكيف، اما الاستواء الالهي فأنه غير مكيف.

وهذه هي الطريقة السلفية الصحيحة التي كان عليها خير الأمة من الصحابة و التابعين.

أما ما استتر بالانتساب إلى السلف، و هو يثبت الجسمية للحق - تنزه عن افتراء المفترين - أو يتشكك فيها فيقول: لانقول جسماً أو ليس بجسم فهو مشبه للحق تبارك و تعالی بتجويز الجسمية عليه، و هذا نفاق ظاهر ... (۱)

و هر کسی که خالق را به صفت مخلوق توصیف کند او مشرک است؛ یعنی کسی که معتقد شود خداوند تبارک و تعالی جسدی

۱- هو الله، محمد بن علوی مالکی، صص ۷-۱۰.

ص: ۷۰

دارای طول و عرض و ارتفاع است، یا به او نسبت اتحاد با خلق یا حلول در خلق دهد.

برخی از کسانی که فهم عمیق ندارند گمان می‌کنند هر موجودی جسم است؛ از جماد، یا هوا یا نور یا غیر اینها، و اینها خیالات باطلی است که دلیل آنها را ردّ می‌نماید. و آنچه که عقول و دلیل آن را تقریر می‌کند و رسولان تحقیق کرده‌اند: اینکه حق عزوجلّ منزّه از مشابّهت با موجودات حادث است.

فرقی نیست بین کسی که جسمی را خیال کرده و آن را عبادت می‌کند، و بین کسی که بتی از سنگ یا چوب یا معدن را می‌پرستد. و خلافتی بین اهل حق نیست در اینکه شخصی که خدا را جسم فرض کرده جاهل به پروردگارش بوده و به او کافر است، و آنچه به حق - که شأنش عزیز است - نسبت داده شده از آمدن، و فرود آمدن، و قرار گرفتن، بدیهی است که مقصود فرود آمدن به جسم، و آمدن و قرار گرفتن به جسم نیست، بلکه اموری است که لایق به خدای منزّه از شباهت و مثال باشد ...

و همان گونه که خلافتی بین اهل سنت نیست در اینکه «ید» در قول خداوند متعال: (دست خدا بالای دست‌هاست) غیر از دست معلوم است، و همچنین ساق و انگشت و امثال آن، پس آن غیر از دستی است که می‌شناسیم و ساقی که می‌شناسیم و انگشتی که می‌شناسیم، پس واجب است که بگوییم: نزول و آمدن و قرار گرفتن غیر از نزول و آمدن و قرار گرفتن با جسدهاست.

و هر کس که برای حق فرود آمدن، و آمدن و قرار گرفتن

ص: ۷۱

جسمانی ثابت کند به طور حتم گمراه شده است. و اهل حق به نزول و آمدن الهی ایمان آورده‌اند، به نحوی که منزّه از صفات اجسام و نشانه‌های حدوث است، و به نزول و آمدن جسمانی که با انتقال از مکانی به مکان دیگر صورت می‌گیرد کافر می‌باشند. و نیز به استواء الهی بر عرش ایمان دارند، ولی به استواء معروف که با جسم صورت می‌گیرد کافرند؛ زیرا استواء معروف جسمی کیفیت دارد، اما استواء الهی بدون کیفیت است.

و این همان طریقه صحیح سلف است که بهترین امت از صحابه و تابعین بر آن بوده‌اند.

اما کسانی که خود را در لاک انتساب به سلف مخفی کرده‌اند و جسمیت را به حق - که از تهمت افترا زندگان منزّه است - نسبت می‌دهند، یا در آن تشکیک می‌نمایند، و می‌گویند: ما نه قائل به جسمیت می‌شویم و نه می‌گوییم: جسم نیست، آنان حق تبارک و تعالی را [به خلق] تشبیه کرده‌اند در تجویز جسمیت بر او، و این نفاق آشکاری است.

## ۲. دیدگاه بدرالدین بن جماعه درباره تجسیم

او می‌گوید:

إذا ثبت ذلك فمن جعل الاستواء في حقه ما يفهم من صفات المحدثين و قال: استوى بذاته او قال: استوى حقيقة، فقد ابتدع بهذه الزيادة التي لم تثبت في

ص: ۷۲

السنة ولا عن احد من الأئمة المقتدى بهم ... (۱)

و چون این مطلب ثابت شد، پس هر کس که در حق خدا استواء را ثابت کند آن گونه که از صفات موجودات حادث فهمیده می شود و بگوید: به ذاتش استقرار یافته، یا بگوید: به طور حقیقی مستقر شده، او بدعت گذاشته با این زیادتى که در سنت ثابت نشده و از هیچ یک از امامانی که به آنها اقتدا شده نرسیده است ...

---

۱- العُلُو، ص ۱۷۸ به نقل از او.



ص: ۷۳

## عوامل پیدایش نظریه تجسیم

### ۱. میل عوام به تجسیم

زیرا بشر به جهت آنکه به چشم خود عینک طبیعت و مادّیت را دارد، لذا می‌کوشد همه چیز را از دیدگاه مادّیت حل کند.

### ۲. خوف از افتادن در تعطیل

لکن این قول افراطگری است که می‌توان با قول به تنزیه، جلوی آن را سد کرد.

### ۳. تأثر از فرهنگ یهود

زیرا در عهد قدیم از جسم بودن خداوند بسیار سخن رفته است؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که عده‌ای از مستبصرین اهل کتاب به دستگاه خلافت نزدیک شده و از این طریق در جامعه اسلامی عقاید خود را منتشر کرده‌اند. شهرستانی در کتاب الملل والنحل می‌نویسد:

بسیاری از یهود که مسلمان شده بودند، احادیث فراوانی را در خصوص تجسیم و تشبیه در عقاید اسلامی وارد کردند که تمام

ص: ۷۴

آنها برگرفته از تورات بوده است. (۱) «۱»

شیخ رضوان العدل شافعی مصری (۱۳۰۳ ه. ق) می‌گوید:

ثم ظهر بعد ابن تيميه محمّد بن عبدالوهاب في القرن الثاني عشر وتبع ابن تيميه وزاد عليه سخافة وقبحاً، وهو رئيس الطائفة الوهابية قبحهم الله ... (۲)

بعد از ابن تیمیه، محمد بن عبدالوهاب در قرن دوازدهم ظهور کرد. او خطّ ابن تیمیه را دنبال کرد و بر آن حرف‌های سخیف و قبیح را اضافه نمود. او رئیس طایفه وهابیه است، خداوند آنان را قبیح گرداند ...

حسن بن علی سقاف شافعی می‌گوید:

أما التجسيم والتشبيه فقد نشر الوهابيون وروّجوا كتباً كثيرة في موضوع الصفات ككتاب "السنة" لعبدالله بن احمد بن حنبل وكتاب "الردّ على بشر المريسي" لعثمان الدارمي. وألّف علماءهم في ذلك كتباً كثيرة نقلوا فيها هذه المباحث من كتب ابن تيميه

۱- الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲- روضة المحتاجين لمعرفة قواعد الدين، ص ۳۸۴.

ص: ۷۵

وابن القيم وأشباههم ..(۱)

تجسیم و تشبیه را وهابیان منتشر ساخته و کتاب‌های زیادی را در موضوع صفات ترویج ساختند؛ همانند کتاب "السنة" از عبدالله بن احمد بن حنبل، و کتاب "الردّ علی بشر المریسی" از عثمان دارمی. و علمای وهابیان در این باره کتاب‌های بسیاری تألیف نمودند و در آنها این مباحث را از کتاب‌های ابن تیمیه و ابن قیم و دیگران نقل کردند ...

---

۱- السلفية الوهابية أفكارها الأساسية وجذورها التاريخية، حسن بن علی سقاف، ص ۴۳.



ص: ۷۷

## نفوذ اسرائیلیات در منابع حدیثی

### اشاره

با مراجعه به تاریخ پی می‌بریم که بعد از وفات رسول گرامی اسلام (ص) برخی از اهل کتاب از یهود و نصارا هنگامی که نتوانستند با اسلام مقابله رودررو داشته باشند، تصمیم گرفتند از راه دیگری بر پیکره اسلام ضربه زده، تعالیم خود را از طریق غیر مستقیم گسترش دهند. آنان از راه اسلام آوردن خود این هدف را دنبال نمودند. مع‌الاسف آنها به دستگاه خلافت خلفا نزدیک شده و با ضمانت و حضانت اجرایی که پیدا نمودند در بین مردم نفوذ کرده و افکار اسرائیلی را به عنوان سنت نبوی در جامعه پیاده نمودند. اینک این موضوع مهم را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

### واژه اسرائیلیات

واژه اسرائیلیات، جمع اسرائیلیه است، و به داستان یا حادثه‌ای که از منبع اسرائیلی روایت می‌شود، اطلاق می‌گردد. دکتر ذهبی می‌نویسد:

برخی گفته‌اند: گرچه واژه (اسرائیلیات) به ظاهر رنگ یهودی

ص: ۷۸

دارد و آنچه را که از طریق فرهنگ یهودی وارد حوزه اسلامی می‌شود در برمی‌گیرد، ولی مراد آن معنایی گسترده‌تر و فراگیرتر است و آنچه را که صبغه یهودی و مسیحی دارد شامل می‌شود. بدین ترتیب «اسرائیلیات» از باب تغلیب بر هر دو فرهنگ یهودی و مسیحی اطلاق می‌شود. لکن یهود در این خصوص از شهرت بیشتری برخوردار است؛ آنان از آغاز ظهور اسلام تا دوران گسترش آن به بلاد عالم، بیشتر از دیگران با مسلمانان مراودت و آمیزش داشته‌اند.

فان فلوتن، خاورشناس هلندی می‌نویسد:

دانشمندان اسلامی، واژه «اسرائیلیات» را بر تمامی عقاید غیر اسلامی؛ به ویژه آن دسته از عقاید و افسانه‌هایی که یهود و نصارا از قرن اول هجری وارد دین اسلام کرده‌اند، اطلاق نموده‌اند. (۱)

## معرفی یهودیان توسط قرآن

### اشاره

قرآن کریم در صدد بر ملا- ساختن چهره واقعی یهود برآمده و از نیات باطنی آنان خبر داده است، تا کسی به آنان میل پیدا نکرده و منحرف نگردد. و لذا به دوری از آنان دستور داده است. اینک به برخی از نیات شوم یهود اشاره می‌کنیم:

### ۱. تلاش یهود برای تحریف کلام الهی

خداوند متعال می‌فرماید:

۱- السیادة العربیة، ص ۱۰۹.

ص: ۷۹

(أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) (بقره: ۷۵)  
 آیا انتظار دارید به شما ایمان بیاورند با اینکه گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند و پس از فهمیدن، آن را تحریف می‌کردند در حالی که علم و آگاهی نیز داشتند!

## ۲. کینه‌توزی و دشمنی یهود

قرآن کریم قوم یهود را سرسخت‌ترین دشمن مسلمانان معرفی کرده، اهل ایمان را نسبت به نیرنگ‌ها و نقشه‌های شوم آنان هشدار می‌دهد:

(لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا) (مائده: ۸۲)

مسلماناً دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان را یهود و مشرکان خواهی یافت.

به علاوه آنان قبل از ظهور اسلام در مدینه از موقعیت اجتماعی و اقتصادی قابل توجهی برخوردار بودند و پس از اقامت پیامبر (ص) در مدینه، احساس خطر جدی کردند و در حقیقت موقعیت خود را از دست دادند. به این دلیل در صدد حيله‌گری و توطئه علیه مسلمانان

ص: ۸۰

برآمدند و در این امر با مشرکان دست دوستی و همراهی دادند. (۱)

محمود ابوریه یکی از علل اصلی اسرائیلیات را مکر و حیلۀ دانشمندان یهود و نصارا و تظاهر آنان به اسلام دانسته و می‌گوید: یهودیان که سرسخت‌ترین دشمن مسلمانان بودند، برای رسیدن به مقاصد خود به نیرنگ و فریب متوسل شده، در ظاهر به آیین اسلام روی آوردند و مقاصد و نیات خود را در ورای آیین خود پنهان داشتند تا از این طریق نیرنگ خود را بر ضد مسلمانان جامه عمل بپوشانند. زیرک‌ترین و حیلۀ‌گرتین آنها کعب‌الاحبار، وهب بن منبه و عبدالله بن سلام بودند که ... به جعل و دس در روایات نبوی پرداختند. (۲)

### ۳. ارتداد مسلمانان، خواست یهود

خداوند سبحان فرموده:

(وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ) (بقره: ۱۰۹)

بسیاری از اهل کتاب از روی حسد آرزو می‌کردند که شما را پس از ایمان آوردن به حال کفر باز گردانند، با اینکه حق برای آنان کاملاً روشن شده بود.

۱- اسرائیلیات القرآن، صص ۴۲-۴۳.

۲- اضواء علی السنه النبویه، ص ۱۴۵.



ص: ۸۱

**۴. دور شدن از اهل کتاب**

وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ (انعام: ۶۸)  
و هرگاه کسانی را دیدی که آیات ما را به استهزا می‌گیرند، از آنان روی برگردان تا به سخن دیگری پردازند.

**۵. از اهل کتاب نپرسید**

قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَنَفِتْ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا (کهف: ۲۲)  
بگو: پروردگار من از تعدادشان آگاه‌تر است. جز گروهی اندک، تعداد آنان را نمی‌دانند، پس در مورد آنان جز با دلیل سخن مگو و از هیچ کس از آنان درباره اینان سؤال مکن.

**۶. با وجود قرآن نیازی به غیر نیست**

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَ ذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (عنکبوت: ۵۱)  
آیا همین اندازه برای آنان کافی نیست که ما این کتاب آسمانی را برای تو نازل کردیم که پیوسته بر آنان تلاوت شود. به درستی که در آن، رحمتی بزرگ و نیز پند و عبرت برای اهل ایمان است.

**نهی از فراگیری از یهود**

ص: ۸۲

با مراجعه به روایات پی می‌بریم که رسول گرامی اسلام (ص) در صدد دور کردن اصحاب خود از فراگیری از اهل کتاب و سؤال کردن از آنان در امور دین بوده است.

ابن اثیر می‌گوید: «پیامبر (ص) از قرائت کتب اهل کتاب نهی نموده است» (۱).

و نیز به اصحاب خود فرمود: «از اهل کتاب در مورد هیچ مطلبی سؤال نکنید؛ زیرا آنان شما را هرگز هدایت نخواهند کرد. آنان خودشان را گمراه نمودند» (۲).

عمر بن خطاب می‌گوید:

از رسول خدا (ص) درباره فراگیری تورات سؤال کردم؟ فرمود: آن را فرا نگیر بلکه آنچه را که بر شما نازل شده و به آن ایمان آورده‌اید را یاد بگیرید (۳).

ابوهریره می‌گوید:

اهل کتاب تورات را به لغت عبرانی می‌خوانده و آن را به عربی برای اهل اسلام تفسیر می‌کردند. رسول خدا (ص) فرمود: اهل کتاب را نه تصدیق و نه تکذیب کنید، بلکه بگویید: «آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ» (۴).

؛ «به خدا و آنچه بر ما و شما

۱- اسد الغابۀ، ج ۱، ص ۲۳۵.

۲- فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۸۱؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۳۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷.

۳- کنز العمال، ج ۱، ص ۳۷۰.

۴- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۶۰.

ص: ۸۳

نازل شده ایمان آوردیم».

به همین جهت است که بخاری در صحیح خود بابی را تحت عنوان «لا تسألوا اهل الكتاب عن شیء» از اهل کتاب چیزی را سؤال نکنید، باز نموده است.

### ممنوعیت نگارش حدیث

یکی از رخدادهای تلخ تاریخ صدر اسلام، جریان ممنوعیت نقل و نگارش روایات پیامبر (ص) است که توسط خلفا؛ به ویژه خلیفه دوم پدید آمده است. از پیامدهای این منع و تأخیر در نگارش و تدوین حدیث نبوی در سرنوشت تاریخ احادیث این است که زیان‌های فراوانی متوجه فرهنگ اسلامی شد که به هیچ وجه قابل جبران نیست. یکی از این آثار زیانبار میدان دادن برای نشر و گسترش اسرائیلیات در بین جامعه اسلامی بود.

علامه عسکری می‌نویسد:

مسلماً از همان زمانی که مکتب خلفا باب نقل حدیث از پیامبر (ص) را مسدود کرد، باب نقل روایات اسرائیلی را به طور کامل بر روی آنان گشود. و این امر بدین شکل صورت گرفت که به افرادی؛ مانند تمیم داری نصرانی و کعب الاحبار یهودی اجازه داده شد تا احادیث اسرائیلی را به میل خود در میان مسلمانان گسترش دهند. (۱)

### عنایت خلیفه دوم به تعلیمات تورات

۱- معالم المدرستین، ج ۲، ص ۵۷.

ص: ۸۴

از مسلمات تاریخی این است که عمر بن خطاب عنایت خاصی نسبت به تورات داشته است.

ابن حزم و دیگران آورده‌اند که عمر بن خطاب به کعب الاحبار اجازه داد تا تورات را شبانه روز بخواند. (۱)

روزی عمر بن خطاب ترجمه تورات را نزد رسول خدا (ص) آورد و مشغول خواندن آن شد، حضرت (ص) در حالی که صورتش در هم گرفته بود، فرمود: «... من در عوض تورات آیاتی پاک و نورانی آورده‌ام، به خدا سوگند! اگر موسی زنده بود وظیفه داشت تا مرا متابعت کند». (۲)

عمر بن خطاب روزی مقداری از تورات را که یک یهودی نوشته بود، نزد رسول خدا (ص) آورد، پیامبر (ص) یک یک آنها را با آب دهان خود پاک نمود. آن گاه فرمود: «به دنبال این چیزها نروید». (۳)

سیوطی و دیگران نقل کرده‌اند که برخی از مشاهیر صحابه، به طور مستمر از اهل کتاب علوم فرا می گرفتند. و برخی از آنان؛ همانند عمر بن خطاب به مدارس آنها که «ماسکه» نام داشت می رفتند. عمر از همه صحابه بیشتر نزد آنان رفت و آمد داشت، و به همین دلیل اهل کتاب او را دوست می داشتند. (۴)

۱- الفِصل، ج ۱، ص ۲۱۷؛ جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۵۳.

۲- مسند احمد، ج ۳، ص ۳۸۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۸۱.

۳- کنز العمال، ج ۱، ص ۳۳۴؛ حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۱۳۶.

۴- در المشور، ج ۱، ص ۹۰؛ جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۲۳.

ص: ۸۵

سیوطی نقل می‌کند که عمر مرتب به نزد یهود می‌آمد و از آنها استماع تورات می‌نمود. (۱)

دارمی از جابر نقل کرده که عمر بن خطاب با نسخه‌ای از تورات به نزد رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: «ای رسول خدا! این نسخه‌ای از تورات است». حضرت سکوت کرد. عمر شروع به خواندن آن نمود در حالی که صورت رسول خدا (ص) در حال تغییر بود. ابوبکر به عمر گفت: «مادرهای جوان مرده به عزایت بنشینند! آیا نمی‌بینی که چگونه صورت رسول خدا (ص) تغییر نموده است؟» عمر به صورت رسول خدا (ص) نظر کرد و گفت: «پناه بر خدا از غضب او و غضب رسولش...».

آن‌گاه حضرت فرمود:

قسم به کسی که جان محمد به دست اوست، اگر موسی برای شما آشکار می‌شد و او را متابعت کرده و مرا می‌ساختید به طور حتم از راه مستقیم گمراه می‌شدید. و اگر او زنده بود و نبوت مرا درک می‌کرد به طور حتم مرا متابعت می‌نمود. (۲)

عمر بن خطاب می‌گوید: من کتابی از اهل کتاب را نسخه‌نویسی کردم. رسول خدا (ص) آن را در دستانم مشاهده نمود و فرمود: «این کتاب چیست ای عمر؟!» به او گفتم: «کتابی است که از اهل کتاب استنساخ نموده‌ام تا به توسط آن به علم خود بیفزایم!!»

رسول خدا (ص)

۱- اسباب النزول، ج ۱، ص ۲۱.

۲- سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۱۵؛ در المنثور، ج ۲، ص ۴۸.

ص: ۸۶

غضبناک شد ... فرمود: «به من جوامع کلم و خواتم آن عطا شده است». (۱)

هیشمی درباره اسلام عمر روایت کرده که آخرین کسی که از آنان اسلام آورد. عمر بن خطاب بود. آنان که چهل نفر بودند به طرف مشرکین حرکت کردند. عمر می گوید: به نزد رسول خدا آمدم تا با او وداع کنم؛ زیرا قصد رفتن به بیت المقدس را داشتم. پیامبر (ص) به من فرمود: «کجا می روی؟» عرض کردم: «به سوی بیت المقدس!» حضرت فرمود: «برای چه می روی؟ آیا برای تجارت به آن دیار سفر می کنی؟» گفتم: «خیر، ولی می خواهم در آنجا نماز گزارم». حضرت فرمود: «یک رکعت نماز به جای آوردن در این جا از هزار نماز در آنجا بهتر است» (۲)

شخصی از عمر بن خطاب به جهت رفتن به بیت المقدس اذن گرفت. عمر گفت: «برو و خود را آماده کن، هر گاه که آماده شدی مرا خبر ده». او که آماده شد، عمر نزد او آمد و گفت: «رفتن به آنجا را برای خود عمره به حساب آور». (۳)

عباد بن عبدالله بن زبیر می گوید: «بر من حدیث شده که عمر بن خطاب هنگامی که وارد بیت المقدس می شد می گفت: «لیک اللهم لییک» (۴)

۱- لسان المیزان، ج ۲، ص ۴۰۸.

۲- مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۵.

۳- کنز العمال، ج ۱۴، ص ۱۴۶.

۴- سنن بیهقی، ج ۵، ص ۴۱.

ص: ۸۷

ابی مریم عبید می گوید: «من با عمر بن خطاب وارد محراب داوود شدیم، او در آن محراب قرائت خواند و سجده به جای آورد» (۱).

مورّخین اهل سنت از ابن شهاب زهری نقل کرده‌اند:

به ما خبر رسیده که اهل کتاب اول کسانی هستند که به عمر لقب «فاروق» را دادند، و مسلمانان این لقب را از آنان اخذ کردند. و هرگز به ما نرسیده که رسول خدا (ص) این لقب را بر او اطلاق کرده باشد. (۲)

ابن کثیر می گوید:

کعب در عصر حکومت عمر اسلام آورد. او شروع به نقل حدیث برای عمر از کتب قدیمش نمود. چه بسا عمر به سخنان او گوش فرا می داد، و مردم را نیز به استماع علوم او رخصت می داد. لذا مردم آنچه را از صحیح و باطل که نزد او بود، نقل می کردند، در حالی که این امت هیچ احتیاجی، حتی به یک حرف او نداشتند. (۳)

### تأثیر افکار کعب الاحبار

ابونعیم نقل می کند:

عمر روزی مردی را شلاق می زد در حالی که کعب نزد او بود، آن مرد در آن هنگام که تازیانه می خورد، گفت: سبحان

۱- کنز العمال، ج ۸، ص ۱۴۴.

۲- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۹۳؛ تاریخ عمر بن خطاب، ابن جوزی، ص ۳۰؛ البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۱۳۳؛ تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۲۶۷.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۷.

ص: ۸۸

الله! عمر به جلاد گفت: او را رها کن. کعب خندید. عمر به او گفت: چه چیز باعث خنده تو شد؟ کعب گفت: قسم به کسی که جانم به دست او است همانا «سبحان الله» تخفیفی از عذاب است. (۱)

عمر بن خطاب به کعب گفت: «تو را به خدا قسم می‌دهم ای کعب! مرا خلیفه می‌یابی یا پادشاه؟» کعب گفت: «بلکه خلیفه». عمر او را قسم داد. کعب گفت: «به خدا خلیفه‌ای از بهترین خلفا، وزمان تو از بهترین زمان‌ها است». (۲)

عمر به کعب گفت: «ای کعب! مراد از «عدن» در آیه (وَ أَذْخَلُهُمْ جَنَّاتٍ عِدْنٍ) (۳) چیست؟» او گفت: «قصرهایی در بهشت که پیامبران و صدیقان و امامان عدل ساکن می‌شوند». (۴)

سیوطی نقل کرده که کعب الاحبار روزی بر عمر بن خطاب وارد شد. عمر به او گفت: برایم حدیث نقل کن که تا چه حدی شفاعت محمد در قیامت امتداد می‌یابد؟ کعب گفت: خداوند در قرآن به آن خبر داده است، آنجا که می‌فرماید: (مَا سَاءَ لَكُمْ فِي سَفَرٍ). (۵) سپس گفت:

در آن روز چنان شفاعت می‌کند تا اینکه شفاعت او به کسانی می‌رسد که هرگز نماز به جای نیاورده و هرگز مسکینی را

۱- . حلیة الاولیاء، ج ۵، صص ۳۸۹ و ۳۹۰.

۲- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۵۶۷.

۳- غافر: ۸.

۴- درّ المنثور، ج ۵، ص ۳۴۷.

۵- مدثر: ۴۲.



ص: ۸۹

طعام نداده و هرگز به معاد ایمان نیاورده‌اند... (۱)

این در حالی است که ما می‌دانیم شفاعت پیامبر (ص) شامل کفار و ملحدین نمی‌گردد.

ابن سعد روایت کرده، اولین کسی که از کعب الاحبار طلب کرد تا در مدینه منوره ساکن گردد، خلیفه دوم عمر بن خطاب بود. از

او خواست در مدینه باقی بماند. عمر خود را از اهل مجلس او قرار داد و او را به عنوان عالم معرفی کرد (۲).

ابن ابی الحدید نقل می‌کند که کعب به عمر بن خطاب گفت: «کسی صلاحیت خلافت را ندارد جز آنکه اجتهاد به رأی داشته

باشد». (۳)

احمد امین مصری نقل کرده که در سفر عمر به شام، کعب الاحبار و تمیم داری و عبدالله بن سلام او را همراهی می‌کردند. (۴)

احمد بن حنبل در مسندش از عبید بن آدم نقل کرده که گفت: از عمر بن خطاب شنیدم که به کعب می‌گفت: طبق نظر تو در کجا

نماز گزارم؟ کعب گفت: «اگر رأی مرا می‌خواهی پشت صخره نماز؛ زیرا در آن صورت تمام قدس پشت سر تو خواهد بود!!» عمر

گفت: «در این صورت من مانند یهودی‌ها خواهم بود». (۵)

این در حالی است که کعب الاحبار نقل می‌کند که کعبه هر صبح

۱- همان، ج ۶، ص ۲۸۵.

۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۱۵.

۳- شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۱۵.

۴- فجر الاسلام، ص ۱۵۰.

۵- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸.

ص: ۹۰

هنگام، برای بیت‌المقدس سجده می‌کند. (۱)

ابن ابی‌الحدید نقل می‌کند:

هنگامی که عمر با کعب در امر خلافت مشورت نمود، اسامی افرادی را به عنوان کاندید خلافت طرح کرد، به اسم علی (ع) که رسید کعب به شدت وقوت با خلافت و امامت و بهره داشتن او در امر آن مخالفت ورزید. (۲)

ابونعیم اصفهانی نقل می‌کند:

خلیفه دوم در بسیاری از موارد از کعب‌الاحبار درخواست می‌کرد تا او را موعظه کند، بشارت دهد و معانی آیات قرآنی را برای او تشریح نماید. تعبیری نظیر «حدّثنا» حدیث کن ما را، «خوفنا» بترسان ما را، «بشّرنا» بشارت بده ما را، خطاب به کعب در کلمات عمر دیده می‌شود. (۳)

روایات بسیاری از کعب در توجیه عملکردها و تأیید اندیشه‌های عمر و نیز درباره پیشگویی تورات در مورد برخی از صفات، خلیات و فضایل و حتی زمان کشته‌شدن او نقل شده است.

کعب‌الاحبار در ملاقاتی که با عمر داشت به وی گفت:

سوگند به کسی که جانم به دست او است ما نام تو را در کتاب تورات می‌یابیم، که تو بر دری از درهای جهنم قرار گرفته، مردم را از وارد شدن به آن باز می‌داری. اما آن‌گاه که از دنیا.

۱- درّ المنثور، ج ۱، ص ۱۳۶.

۲- شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۸۱.

۳- حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۳۶۵.

ص: ۹۱

بروی تا روز قیامت همواره مردم به دوزخ وارد خواهند شد<sup>(۱)</sup>.

### تأثیرپذیری مسلمانان از کعب الاحبار

ذهبی نقل می‌کند: «مردم به طور مستمر از کعب الاحبار مطالبی را که از کتب اسرائیلی نقل می‌کرد، اخذ می‌نمودند»<sup>(۲)</sup>.

کتانی می‌نویسد: «اخذ بسیاری از بزرگان صحابه از کعب الاحبار معروف است»<sup>(۳)</sup>.

علمای اهل سنت اسامی کسانی که از علمای یهود و نصارا روایت نقل کرده‌اند را ذکر نموده‌اند؛ از قبیل: ابو برده ابوموسی اشعری، ابوهریره، عمر بن خطاب، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمرو بن عاص، عطاء بن یسار، عوف بن مالک، سعید بن مسیب، زراره بن اوفی، روح بن نباغ، عطاء بن یزید، شهر بن هوشب، عبدالله بن وهب، عبدالله بن مغفل، عبدالله بن حرث، انس، عبدالله بن حنظله، ابی‌درداء، مقاتل بن سلیمان و...<sup>(۴)</sup>

بشیر بن سعد می‌گوید:

از خدا بترسید و از حدیث پروا داشته باشید. به خدا سوگند! ما هنگام مجالست با ابوهریره، مشاهده کردیم که او از رسول خدا

۱- طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۶۲؛ حلیة الاولیاء، ج ۶، صص ۱۳ و ۲۳.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۹؛ البدایة والنهایة، ج ۱، ص ۱۸.

۳- التراتیب الاداریة، ج ۲، ص ۳۲۷.

۴- فجر الاسلام، صص ۱۶۰ و ۲۰۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۳۹؛ الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر، صص ۱۱۰ و ۱۱۷ و ۱۵۴ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۸.

ص: ۹۲

حدیث می‌گفت، و نیز از کعب روایت نقل می‌کرد. سپس برمی‌خواست. من از برخی که با ما بودند می‌شنیدم که حدیث رسول خدا (ص) را به جای حدیث کعب و حدیث کعب را به جای حدیث رسول خدا (ص) قرار می‌داد. (۱)

شیخ محمود ابوریه می‌نویسد:

قوی‌ترین این کاهنان از حیث حيله‌گری و مکر، کعب الاحبار و وهب بن منبه و عبدالله بن سلام بوده‌اند. هنگامی که فهمیدند حيله‌های آنان فاش شده، اسلام را به دروغ انتخاب نمودند. مسلمانان به آنها اعتماد نموده و گولشان را خوردند. در ابتدا درصدد تحریف دین اسلام برآمدند؛ به این نحو که در اصول دین اسلام خرافات و اوهام را وارد کردند تا سبب ضعف آن گردند. و هنگامی که به جهت حفظ و تدوین قرآن از تحریف آن عاجز ماندند، درصدد برآمدند تا با ورود در حیطه نقل حدیث، آنچه می‌خواهند افترااتی را به اسم حدیث به پیامبر اسلام نسبت داده و آن را در بین مسلمانان منتشر سازند. موضوع منع تدوین حدیث پیامبر (ص) آنان را بر این نیت سوء کمک نمود ... و به واسطه آنان بود که طایفه‌ای از قصه‌های تلمود و اسرائیلیات در حدیث اسلامی نفوذ پیدا کرد. و چیزی نگذشت که این روایات جزئی از اخبار دینی و تاریخی اسلام گردید. (۲)

۱- البدایة والنهایة، ج ۱، ص ۱۷.

۲- اضواء علی السنه المحمّدیة، ص ۱۴۵.

ص: ۹۳

احمد امین مصری می‌نویسد:

برخی از صحابه با وهب بن منبه و کعب الاحبار و عبدالله بن سلام ارتباط پیدا کرده و تابعین نیز با ابن جریح ارتباط پیدا کردند. آنان که معلوماتی از تورات و انجیل و شروح و حواشی آن داشتند به صحابه و تابعین منتقل کرده و آنان نیز در ضمن آیات قرآن آنها را بازگو کردند، و لذا از این جهت این امور منبعی از منابع قرار گرفت و احادیث فراوان یافت شد. (۱)

در تاریخ آمده است که صحابه هنگامی که درباره قرائت یا تفسیر آیات قرآنی با یکدیگر اختلاف می‌کردند به کعب الاحبار مراجعه می‌کردند. (۲)

اینها همه به دلیل توجه عمر بن خطاب به او و تعلیماتش بوده است. آنان به جای رجوع به بزرگان صحابه و در رأس آنان، اهل بیت عصمت و طهارت: اشخاصی یهودی الاصل و مکار را مرجع خود می‌دانستند!!

### کعب الاحبار کیست؟

ذهبی در شرح حال کعب الاحبار می‌گوید:

او علامه دانشمند و کسی است که در اصل یهودی بوده و سپس بعد از وفات رسول خدا (ص) اسلام آورده است. او در ایام عمر از یمن وارد مدینه شد و با اصحاب محمد (ص) مجالست نمود.

۱- ضحی الاسلام، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲- درّ المنثور، ج ۵، ص ۳۴۷؛ حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۳۷۵.

ص: ۹۴

و دائماً برای آنان از کتب اسرائیلیه حدیث می‌گفت ...

ابوهریره و معاویه و ابن عباس از او حدیث نقل کرده‌اند. و این از قبیل روایت صحابی از تابعی است. و نیز از گروهی از تابعین؛ امثال عطاء بن یسار و دیگران به طور مرسل روایت نقل کرده‌اند. از او روایتی در سنن ابی داوود و ترمذی و نسائی آمده است. (۱)

محمد رشید رضا صاحب «تفسیر المنار» نیز می‌نویسد:

از میان کسانی که اسرائیلیات روایت می‌کنند و هب بن منبه و کعب الاحبار، بدترین افراد و ریاکارترین و نیرنگ‌بازترین آنان هستند، به طوری که هیچ خرافه‌ای نیست که در کتاب‌های تفسیری و تاریخی پیرامون آفرینش پیامبران الهی و اقوام آنان، فتنه‌ها، رستاخیز و عالم آخرت آمده باشد، مگر اینکه از این دو نفر اثری در آن وجود دارد.

آری، در هر بیابانی ردّ پایی از روباهی است و کسی نباید از فریب برخی از صحابه و تابعین نسبت به اخبار این دو ویا امثال آنان دچار دهشت و سرگردانی شود؛ زیرا هیچ یک از افراد بشر حتی پیامبران معصوم از تصدیق شخص دروغگو ایمن نبوده‌اند. (۲)

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۹.

۲- المنار، ج ۲۷، ص ۵۴۱.

## نقش کعب الاحبار در عصر عثمان

مسعودی نقل کرده که ابوذر روزی در مجلس عثمان حاضر شد. عثمان به او گفت: «اگر کسی زکات مالش را پردازد آیا در آن حقی برای دیگری است؟» کعب گفت: «خیر یا امیرالمؤمنین!» ابوذر مشت محکمی بر سینه کعب زد، آن گاه گفت: «دروغ گفتی ای فرزند یهودی». سپس این آیه را تلاوت کرد:

(لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا) (بقره: ۱۷۷)

نیکی، [تنها] این نیست که [به هنگام نماز،] روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب کنید؛ و تمام گفت و گوی شما، درباره قبله و تغییر آن باشد؛ و همه وقت خود را مصروف آن سازید [؛ بلکه نیکی] و نیکوکار [کسی است که به خدا، و روز رستاخیز، و فرشتگان، و کتاب] آسمانی [، و پیامبران، ایمان آورده؛ و مال] خود [را، با همه علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان

ص: ۹۶

ویتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می‌کند؛ نماز را برپا می‌دارد و زکات را می‌پردازد؛ و [همچنین کسانی که به عهد خود - به هنگامی که عهد بستند - وفا می‌کنند.

عثمان گفت: «آیا اشکالی دارد که مالی را از بیت المال برداریم و در امور خود مصرف کرده و از آن به شما نیز عطا کنیم؟» کعب گفت: «اشکالی ندارد». ابوذر با عصا بر سینه او زد و گفت: «ای یهودی! چه چیز به تو جرأت داده که در دین ما سخن بگویی؟! ...».

(۱)

مسعودی در جای دیگر نقل می‌کند که در آن روز ترکه وارث عبدالرحمان بن عوف زهری را از اموال نزد او آوردند، آن قدر زیاد بود که بین عثمان و آن شخص حائل شد. عثمان گفت: «من امید خیر در حق عبدالرحمان دارم؛ زیرا صدقه می‌داد و مهمان‌نوازی می‌کرد و در آخر نیز این مقدار ارث را به جای گذارد».

کعب الاحبار گفت: «راست گفתי ای امیرالمؤمنین! ابوذر عصا را کشید و بر سر او زد و گفت:

ای فرزند یهودی! به کسی که مرده و این اموال را از خود به جای گذارده می‌گویی که خداوند به او خیر دنیا و آخرت داده است؟! ... از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: مرا خوشنود نمی‌سازد به اینکه بمیرم در حالی که یک قیراط برای خود به جای گذارده‌ام.



ص: ۹۷

عثمان گفت: رویت را از من برگردان. (۱)

**کعب الاحبار وقول به تجسیم**

از جمله ادله‌ای که دلالت بر ورود اعتقاد به تجسیم درباره خداوند متعال به جامعه اسلامی از یهودیت دارد، این است که ابن نعیم در کتابش از کعب الاحبار نقل کرده که گفت:

همانا خداوند متعال به سوی زمین نظری افکند و فرمود: من برخی از اعضای خود را بر تو می‌گذارم. آن‌گاه کوه‌ها به سوی او بلند شده و صخره‌ها برای او خار شد، آن‌گاه قدم خود را بر آن گذاشت و فرمود: این مقام من و محشر خلق من است ... (۲)

صنعانی در تفسیرش از کعب نقل کرده که گفت: «خداوند با دستش جز سه چیز را خلق نکرده است: آدم و تورات را با دستش خلق کرد و بهشت را با دستش غرس نمود». (۳)

شهرستانی می‌گوید: «یهودیان بسیاری که اسلام اختیار نموده بودند، احادیث بسیاری را در مسائل تجسیم و تشبیه وضع کردند؛ در حالی که همه آنها برگرفته از تورات بود». (۴)

کوثری از علمای اهل سنت می‌نویسد:

عده‌ای از احبار یهود و راهبان نصارا و موبدهای مجوس در عهد راشدین اظهار اسلام نمودند و بعد از آنان آنچه از خرافات

۱- همان، ج ۲، ص ۳۴۰.

۲- حلیه الاولیاء، ج ۶، ص ۲۰.

۳- تفسیر صنعانی، ج ۲، ص ۳۷.

۴- ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۱۷.

ص: ۹۸

بود در جامعه اسلامی منتشر کردند. (۱)

**وهب بن منبه و تمیم الداری**

مسلمانان بعد از کعب الاحبار به افراد دیگری از اهل کتاب؛ همچون وهب بن منبه یهودی و تمیم داری نصرانی مبتلا و گرفتار شدند. ذهبی می‌گوید: «وهب بن منبه یمانی در آخر خلافت عثمان متولد شد و بسیاری از کتاب‌های اسرائیلیات را در جامعه منتشر کرد...» (۲)

او همچنین می‌گوید:

عالم اهل یمن، در سال ۳۴ متولد شد، از علم اهل کتاب نزد او بسیار بود. او عنایت بلیغ خود را در این راه صرف نمود. و حدیثش در صحیحین (بخاری و مسلم) به واسطه برادرش همّام است. (۳)

تمیم الداری نیز شخصیت سومی است که موقعیت بسزایی در نشر تراث و فرهنگ اهل کتاب در مصادر اهل سنت داشته است. او که شخصی نصرانی بود، در مدینه سال نهم هجری اسلام آورد. عمر به او اجازه داد که برای مردم ایستاده قصه بگوید. (۴)

بخاری در صحیح خود از ابوهریره نقل کرده که پیامبر (ص) فرمود:

۱- مقدمه تبیین المفتری، ص ۳۰.

۲- میزان الاعتدال، ج ۴، صص ۳۵۲ و ۳۵۳.

۳- تذکره الحفاظ، ج ۱، صص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۴- کنز العمال، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۲۹۴۴۸.

ص: ۹۹

تمام فرزندان آدم را شیطان با دو انگشتش به پهلوی آنان هنگام ولادت خواهد زد به جز عیسی بن مریم، که خواست چنین کند که خدا او را در حجاب فرو برد. (۱)

به احتمال زیاد این حدیث توسط ابوهریره از افرادی؛ امثال تمیم الداری نصرانی نقل شده است؛ زیرا با ظاهر کتاب خدا سازگاری ندارد که فرمود:

(إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ) (حجر: ۴۲)  
بر بندگانم تسلط نخواهی یافت، مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند.

احمد امین مصری می‌نویسد:

عمر به تمیم داری اجازه داد تا پیش از خطبه‌های نماز جمعه به ایراد موعظه و قصه پردازد و پس از وی عثمان اجازه داد تا او هفته‌ای دوبار به این کار ادامه دهد. (۲)

عمر به تمیم داری بسیار احترام می‌کرد و از او با عبارت «خیر اهل المدینه»؛ «بهترین افراد مدینه»، یاد می‌نمود. (۳)

### برخی از افکار نفوذی

با مراجعه دقیق به کتاب‌های سلفیه پی می‌بریم که برخی از عقاید و آرای آنان از اهل کتاب به منابع آنان وارد شده است؛ از قبیل:

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۲۵.

۲- فجر الاسلام، ص ۱۶۰.

۳- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۴۷۳.

ص: ۱۰۰

۱. عقیده تشبیه و تجسیم.
۲. حدیث معروف: «خلق الله آدم علی صورته»؛ «خداوند آدم را بر صورت خود آفرید»، که این ترجمه عبارتی است که در تورات آمده است.
۳. اعتقاد به اینکه خداوند دارای حجم بوده و بر عرش بزرگی بالای آسمان‌ها نشسته است.
۴. اعتقاد به جبر.

### مقابله مدرسه اهل بیت

#### با فرهنگ اهل کتاب

اهل بیت: با فرهنگ اسرائیلیات و قول به تجسیم مقابله جدی داشته‌اند که کتاب توحید صدوق بهترین گواه بر آن است. در اینجا فقط به ذکر چند رویت اکتفا می‌شود:

امام صادق (ع) فرمود: «برخی از علمایند که به دنبال احادیث یهود و نصارا بوده تا به واسطه آنان علم و حدیث را زیاد کنند، آنان در طبقه پنجم از آتش‌اند». (۱)

شیخ صدوق / از پیامبر (ص) نقل کرده که به حضرت فاطمه (س) فرمود: «دو گوش فرزندم حسن و حسین را بر خلاف یهود سوراخ کن». (۲)

شیخ صدوق همچنین می‌گوید:

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۸.

۲- الهدایة، ص ۷۰.

ص: ۱۰۱

هنگامی که نماز گزار از قرائت فاتحه فارغ شد، باید پشت سر آن بگوید: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ). و جایز نیست که بعد از قرائت فاتحه الکتاب بگوید: «آمین»؛ زیرا این کلمه را نصارا می گویند. (۱)

یزید بن خلیفه می گوید:

امام صادق (ع) مرا در حالی که با لباس بُرطله دور کعبه نماز می گزاردم مشاهده نمود. بعد از آن به من فرمود: تو را در حالی که با لباس بُرطله طواف می کردی مشاهده نمودم. این لباس را دور کعبه نپوش زیرا از زی یهود است. (۲)

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۹۰.

۲- کشف الرموز، ج ۱، ص ۳۸۱.

ص: ۱۰۲

کتابنامه

\* قرآن کریم.

..۱

۲. ناصر بن عبدالله بن علی قفاری.

السلفية الوهابية (أفكارها الأساسية وجذورها التاريخية)،

دفع شبهه من شبه وتمرد، تقي الدين محصى دمشقى، مكتب الازهرية للتراث

تصحيح المفاهيم العقديّة،

تاريخ المذاهب الاسلاميّة،

اصول مذهب الشيعة

اصول كافي، محمد بن يعقوب كليني، بيروت، دار الأضواء

۳. محمد ابوزهره، قارهه، دار الفكر العربي.

۴. عيسى حميرى، چاپ اول، مصر، دار السلام، ۱۴۱۹ ه. ق.

۵. التنبهات من الردّ على تأويل الصفات، شيخ عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، رياض.

۶.

ص: ۱۰۳

۷. الجواب الصحيح لمن بدّل دين المسيح، ابن تيميه، چاپ دوم، رياض، دار العاصمة، ۱۴۱۹ هـ. ق.
۸. حسن بن علي سقاف، چاپ اول، اردن، دار الامام النووي، ۱۴۲۳ هـ. ق.
۹. السلفيه، صالح بن فوزان، رياض، دار الوطن.
۱۰. عقيدة أهل السنة والجماعة، أندلس، مؤسسة قرطبة.
۱۱. فتاوى العقيدة، محمد بن صالح عثيمين، مصر مكتبة السنة، ۱۹۹۲ م.
۱۲. فتح المجيد، عبدالرحمان بن حسن، رياض، دار السلام.
۱۳. فرقان القرآن، سلامه قضاعى، بيروت، دار احياء التراث العربى.
۱۴. فضل الذاكرين والردّ على المنكرين، عبدالغنى حماده، سوريه، ۱۳۹۱ هـ. ق.
۱۵. كشف الظنون، حاجى خليفه، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۹ هـ. ق.
۱۶. معجم رجال الحديث، ابوالقاسم خويى، مؤسسه الامام الخوئى.
۱۷. نقض الرسالة التدميرية، سعيد فودة، چاپ اول، دار الرازى، ۱۴۲۵ هـ. ق.

## درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...



ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

